هوالعلیم

اصول اساسی راه سلوک

شرح حدیث عنوان بصری ـ حقیقت تقوا و مراتب آن

ـ جلسه ۱۳۰

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام فرمایشاتی را به عنوان دربارهٔ کیفیت راه و مطالبی که برای وصول به مقصد و بلوغ به حقیقت و واقع و گذشتن از کثرات و گرفتاری نفس به تعیّنات و عالم ماده و شهوات ـ به‌طورکلی آنچه موجب التذاذ نفس در این دنیا شود و آن التذاذ مانع رسیدن انسان به حقیقت و واقع بشود به آن شهوات می‌گوییم ـ در همهٔ مراتب خودش، و هرچه که موجب تمایل نفس به اموری که آن امور موجب انصراف انسان از رسیدن به حقایق و رسیدن به عالم معرفت و عالم توحید می‌شود و نیز رفض همهٔ انانیّت‌ها و زیرپاگذاشتن موانع، فرمودند و مطلب را تمام کردند؛ بعد فرمودند: «**فَهذا أوّلُ درجةِ التُّقَى**».

خیال نکنید با این مطالبی که تابه‌حال برای شما بیان کردیم مسئله با اینها تمام است، نه! اینها اولین مرتبهٔ حرکت است و تا مقصد راه بسیار است، مسافت زیاد است، گرفتاری زیاد است و موانع بسیار است. انسان باید با همت عالی و اراده‌ای متین و عزمی راسخ آنچه نفس برای او به صُور زیبا جلوه می‌دهد ـ در هر جلوه و در هر مظهری که می‌خواهد باشد تفاوت نمی‌کند ـ از آنها بگذرد و باید آنها را زیر پا بگذارد و در دام آن مهالک گرفتار نشود.

حدیث عنوان بصری، معجزهٔ امامت امام صادق علیه‌السلام

این را حضرت امام صادق علیه‌السّلام به‌عنوان دستورالعمل و برنامه برای سُلاّک و پویندگان راه حق و راه معرفت بیان می‌کنند. و انصافاً باید گفت که اگر آن حضرت برای اثبات امامت و هدایتشان هیچ معجزه‌ای جز همین حدیث عنوان نداشته باشند این مطلب و این مسائلی که فرمودند کفایت می‌کند.

استشهادی را که حضرت می فرمایند به آیهٔ شریفهٔ ﴿تِلۡکَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَايُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِی ٱلۡأَرۡضِ وَ لَافَسَادٗا وَ

ٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ﴾[1] است؛ این منزل و دار آخرت، یعنی منزل معنویت و حقیقت که باطن دنیا است. رسیدن به مقام رضوان الهی و تحصیل رضایت تامّه پروردگار در همهٔ مراتب وجودی، برای کسانی است که می‌خواهند در زمین به دور از استعلاء و بزرگ‌منشی روزگار بسپارند و زندگانی آنها در این دنیا براساس بزرگ‌منشی و فخر فروختن بر یکدیگر و رسیدن به یک موقعیت برای اینکه به دیگران مباهات و افتخار کنند نیست. از وصول به موقعیت‌ها برای زراندوزی و تجمّع اموال و بالنتیجه حُطام دنیوی استفاده نمی‌کنند بلکه مقصود اینها از زندگانی دنیا، صرفاً وصول به عالم آخرت است.

کسی که می‌خواهد شب روی پشت‌بام بخوابد برای رسیدن به پشت‌بام فقط یک نرده‌بان لازم دارد. بله، حساب می‌کند که آیا این نرده‌بان چوبی ایراد و شکستگی ندارد، میخ‌هایی که به آن زده شده محکم است، دوام آن برای اینکه او را به آن پشت‌بام برساند دوام خوبی است، ثقل او را تحمل می‌کند، مقدار

---

[1] سوره قصص (۲۸) آیه ۸۳.

طول و ارتفاعی که دارد کفایت می‌کند؛ در این محدوده بررسی می‌کند و وقتی که دید نرده‌بان مناسب است طیّ می‌کند. اما حالا اینکه رنگ این نرده‌بان چیست، آیا آن را رنگ کرده‌اند یا رنگ نکرده‌اند، آن را از چه چوبی درست کرده‌اند، چوبش را از هند آورده‌اند یا از آفریقا آورده‌اند یا در همین‌جا درست کرده‌اند، دیگر اگر بخواهد به اینها فکر کند از رسیدن به پشت‌بام محروم می‌شود.

بر طبق فرمایش اولیای الهی و ائمه دین افرادی که در این دنیا می‌آیند باید به دنیا به‌صورت این نرده‌بان نگاه کنند. این نرده‌بان ده‌پله‌ای و پانزده‌پله‌ای را یکی‌یکی انسان طی می‌کند مقصد رسیدن به بام است، همین. بله، نرده‌بان باید محکم باشد و نسبت به این باید دقت کنند، کج و کوله نباشد، از لحاظ ایمنی باید ایمن باشد و برای رسیدن به بام، برای انسان اطمینان حاصل شود. اینها مطالب دقیقی است. اما دیگر رنگ این نردبان چطور است و چوبش از کجا آمده و چه کسی این را ساخته است، حالا برویم دنبال او ببینیم که این را در چه تاریخی

ساخته‌اند، آیا در این نردبان تاریخ ساخت آن حک شده یا نشده است، تمام اینها زوائدی است که موجب اتلاف وقت است و انسان نباید در این مسائل تأمل کند.

آیهٔ شریفهٔ می‌فرماید که این منزلگاه دنیا، فقط برای عبور است. اینکه در روایات داریم **«الدّنیا جِسرٌ»**،[1] **«الدّنیا قَنطَرَةٌ»**،[2] **«الدّنیا مَعبَرٌ»**،[3] **«الدّنیا طریقٌ»**، **«الدّنیا مَمَرٌّ وَ الآخِرةُ مَقَرٌّ»**؛[4] دنیا محل عبور است و آخرت منزلگاه قرار است»، همهٔ اینها حکایت از این مطلب می‌کند و اشاره به این مطلب دارد.

ضرورت استماع کلام مرحوم علامه برای سالکین راه خدا

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در یکی از نوارهایشان راجع به سلوک صحبت می‌فرمایند؛ رفقا قاعدتاً باید تابه‌حال اینها را شنیده باشند و استماع کرده باشند.[5] چون بنده بارها عرض کرده‌ام برای

---

[1] الخصال، ج ۱، ص ٦٥.

[2] عیون أخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ١٦٩.

[3] بحارالأنوار، ج ٥٧، ص ٣٢٩.

[4] الأمالی، شیخ صدوق، ص ٢٢٠:
«إنّ الدّنیا دارُ مَمَرٍّ و الآخِرةُ دارُ مَقَرٍّ.»

[5] الحمدلِلّه و له المنّة بیانات ایشان پیرامون سیر و سلوک الی الله در کتابی به

کسی که بخواهد راه خدا را طی کند شنیدن این مطالبی که از ایشان نقل شده است از اوجب واجبات است. شوخی هم نکرده‌ام، الآن هم تکرار می‌کنم.

این را هم بدانید بنده خودم این مطالب را شاید بیش از بیست بار از ایشان شنیده‌ام و باز هم گوش می‌دهم. بنده بیست بار این مطالب را مکرراً گوش داده‌ام و باز هم گوش می‌دهم و هیچ ضرری هم نمی‌کنم! چون خیلی فرق می‌کند که انسان کلامی را از دهان اولیای خدا بشنود تااینکه بنده و امثال بنده بخواهیم مطالب را بیان کنیم. اگر مطلبی هست آنجا هست و اگر چیزی را هم بنده می‌گویم از همان‌جا عرض می‌کنم، از خود مطلبی ندارم و در مظانّ چنین مطالبی هم نیستیم.

آسان گرفتن امور دنیا و پرداختن به امور اساسی و حیاتی

در آنجا ایشان قضیه‌ای دارند؛ وقتی که برای معالجه چشم در بیمارستان بودند ما در آنجا خدمتشان بودیم و موقع ظهر وقتی که غذا را می‌آوردند، می‌فرمودند: «فلانی سفرهٔ ما را بیاور.» و

نام آیین رستگاری به زیور طبع آراسته گردیده است.

سفره عبارت بود از آن دستمال کاغذی‌ای که آن را هم پرستارها در آنجا می‌آوردند و ما آن دستمال کاغذی را باز می‌کردیم و جلو می‌گذاشتیم؛ این سفرهٔ شاهانه‌ای بود که ما پهن می‌کردیم!

بعد هم ایشان با این تعبیر می‌فرمودند: «بیاورید، بیاورید سفرهٔ شاهانه ما را»، با همین تعبیر: «بیاورید سفرهٔ شاهانه ما را پهن کنیم غذا بخوریم.» بعد می‌فرمودند: «فلانی این سفرهٔ ما را رئیس جمهور امریکا هم ندارد.»[1] و راست می‌گفتند و درست هم می‌گفتند؛ یعنی مشخص بود وقتی که این مطلب را می‌گفتند از چه دریچه‌ای به حوادث و حقائق نگاه می‌کنند. می‌گفتند که این خوشی، این لذت، این بی‌خیالی، این راحتی، این اطمینان، این سکونت کجا پیدا می‌شود؟!

فرض کنید که الآن موقع ظهر است، بالأخره باید چیزی درون این شکم برود تا سیر شود والاّ به دردسر و اذیت می‌افتد. حالا شما سفره‌ای بیندازید که بشقاب‌ها و قاشق و وسائل آن سفره از طلا و

---

[1] آیین رستگاری، ص ۳۱.

برلیان باشد، چه فائده‌ای دارد؟! عزیز من شما برلیان و طلا را که نمی‌خورید! شما غذایی را که درون ظرف است می‌خورید، حالا ظرفش هرچه می‌خواهد باشد.

انسان به‌جای اینکه به آن مسائل اساسی و حیاتی برسد بیاید وقتش را بگذارد، عمرش را بگذارد، تمام سرمایه‌اش را بگذارد و به‌دنبال جمع کردن اموری باشد که آن امور به اندازهٔ پشیزی در رشد او و کمال او و صلاح او نه‌تنها هیچ‌گونه اثری ندارد بلکه او را از مقصد نیز دور نگه می‌دارد.

البته ظرف باید از نظر بهداشتی ظرف خوبی باشد، بهداشت و تمیز بودن آن به‌جای خود محفوظ است اما بنده به همهٔ شما قول می‌دهم که از نظر خاصیت و ویتامین‌ها و مواد آلی و امثال ذلک که خاصیت آن غذایی که درون یک ظرف عادی و چینی و بلور و ظرف مسی ریخته می‌شود به‌اندازهٔ سر سوزنی با ظرفی که تمام آن از برلیان خالص باشد فرقی نمی‌کند، هیچ تفاوت ندارد؛ قبول ندارید امتحان کنید. حالا می‌گویید ما ظرف برلیان از کجا

بیاوریم؟!

شما بروید از همین ظرف‌های گران‌قیمت بخرید، البته نخریدها! اگر بخرید که انسان در بعضی از مسائل [عقل و ادراک] شک می‌کند!! نه، یک وقت این کار را نکنید! حالا اگر کس دیگری دارد پیش او بروید و درون آن مقداری برنج بریزید و یک مقدار هم درون این ظرف‌های کائوچوییِ چوبی بریزید، ببینید آیا مزّه‌اش فرق می‌کند یا نه؟! اگر مزّه‌اش فرق کرد بیایید بگویید که آقا اشتباه کردی! اگر خاصیتش فرق کرد، مقدار ویتامین‌هایش فرق کرد، میزان کالری‌اش فرق کرد، بیایید به ما ایراد بگیرید. ولی اگر فرقی نکرد بدانید جای دیگر ایراد دارد و به‌دنبال رفع ایراد بگردید.

ورود در مسائل باید از جنبهٔ عقلائی باشد نه از روی تخیلات

یک فرد منطقی و یک فرد عاقل و فردی که به‌دنبال راه صحیح و مُتقن است باید در آن امور و مسیری که شئونات خود را قرار می‌دهد از جهت جنبهٔ عقلایی با آنها برخورد داشته باشد نه از جنبهٔ هوی و هوس و تخیلات. خریدن بعضی از وسائل ولو گران، به نیت استحکام و به نیت حسن عمل و

به نیت دوام هیچ ایراد و اشکالی ندارد؛ نباید در این خریدها جنبهٔ توهّم دخالت داشته باشد، نباید در این مسائل تخیلات دخالت داشته باشد.

من هیچ کسی را ندیدم که به‌اندازهٔ مرحوم والدمان ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در رعایت این مسائل اساسی و منطقی این‌قدر دقیق باشد، چون ایشان فنی بودند. یک وقت ایشان در یک بیمارستان بودند و بنده در اغلب این مواردی که ایشان در آنجا بودند در خدمتشان بودم و طبعاً عده‌ای از پزشکان با ایشان ارتباط داشتند. یک روز عده‌ای برای دیدن ایشان آمده بودند و نسبت به بعضی از اموری که کوتاهی و اهمال می‌شد گلایه داشتند که آقا می‌شود بهتر از این فلان دستگاه را خرید، اما نمی‌خرند؛ بعضی‌ها ایراد می‌گیرند و بعضی از افرادی که اینجا هستند می‌گویند از فلان کشور بگیریم، بعضی می‌گویند آنجا ارزان‌تر است و فلان است. وقتی که اینها مطالبشان را گفتند و رفتند ایشان رو کردند به من گفتند: «آقاجان، از قدیم گفته‌اند کسی که جنس ارزانی بخرد معلوم می‌شود آدم پول‌داری است»،

چون فوراً خراب می‌شود و باید برود یکی دیگر بخرد! گفتند:

«آدم عاقل باید برای رسیدن به مقصود خودش بهترین راه و بهترین مورد را انتخاب کند. جان افراد بازیچه نیست که انسان بخواهد آن‌طور برخورد کند.»

وظیفهٔ دولت اسلام تهیهٔ بهترین و جدیدترین امکانات بهداشت، امنیت و تعالی مردم است

این حرفی است که یک عارف می‌زند. دولت اسلام باید برای رسیدگی به امور بهداشت و سلامت جامعه و امنیت جامعه و برای بالا بردن سطح علمی، بهترین امکانات را از هر کجای دنیا فراهم کند؛ این می‌شود یک حرف منطقی، این می‌شود یک حرف عقلائی. یکی از آن افرادی که در آنجا بود می‌گفت:

«فلان کشور کمونیستی با اینکه خودش کمونیستی است ولی سی و هفت درصد از کلّ بودجه‌اش صرف امور بهداشت می‌شود و دستگاه‌هایی که در آنجا هست حتی در کشور سازنده کمتر پیدا می‌شود.»

می‌گفتند: «این درست است؛ این راه، راه درست است.» اینکه انسان وارد توهمات و تخیلات بشود و بخواهد امور خود را براساس خیالات پی‌ریزی کند یک مطلب است، و اینکه بهترین راه و بهترین موقعیت و بهترین طریق را برای رشد و تعالی ظاهری و باطنی افراد فراهم کند، این هم یک مطلب است. هر کدام جای خود را دارد.

اینکه آن شخص در بیمارستان می‌گوید: «این دستمال کاغذی ما را رئیس جمهور امریکا هم

ندارد»، حرفش درست است و حق با اوست و اینکه این طرف می‌گوید که باید گران‌ترین دستگاه را از تمام دنیا برای بهداشت مردم و گران‌ترین وسیله نقلیه را برای حرکت و رفت و آمد مردم و گران‌ترین أجهزه را برای تعالی و رشد جامعه باید تهیه کرد این هم درست است؛ هر دو درست است، آن در جای خود و این هم در جای خود، هر دو منطقی است و هر دو حق است و هر دو کلام عارف است. چرا؟ چون عارف کلامش مطابق با واقع است.

ضرورت تهیهٔ بهترین وسیله و تجهیزات در مسئلهٔ حفظ جان

الآن بنده از شما یک سؤال می‌کنم: شما می‌خواهید یک وسیلهٔ نقلیه بخرید، آیا وقتی که می‌خواهید این وسیله را بخرید سؤال نمی‌کنید که کارخانه روی این وسیله چه تضمینی داده است، کیفیت ساخت این به چه نحو است، چطور این دستگاه مولّده حرکت می‌کند؛ آیا به این مطالب توجه نمی‌کنید؟ بله توجه می‌کنید، چون می‌خواهید زن و بچه خود را سوار آن کنید و از یک شهر به شهر دیگر بروید و از یک کشور به کشور دیگر بروید. طُرُق و راه‌های ارتباطی متفاوت است، در زمستان

می‌خواهید حرکت کنید، در تابستان می‌خواهید حرکت کنید، از گردنه‌ها می‌خواهید بالا بروید، از پرتگاه‌ها می‌خواهید ردّ بشوید. حالا فرض بکنید اگر به شما بگویند: این وسیله‌ای که در اینجا هست ایمنی ندارد، آیا شما باز هم آن را تهیه می‌کنید؟ در قبال آن پول می‌پردازید؟ اگر این کار را بکنید این مسئله خیلی جای تأمل دارد!

تهیهٔ بهترین وسیله از جنبهٔ کیفیت نه تجملات و اعتباریات

یا اینکه نه، می‌گویید: آقا، من وسیله‌ای می‌خواهم که خودم، زنم، بچه‌ام، رفیقم، دوستم و مردم که سوار می‌شوند جان آنها محفوظ باشد. جان آنها محترم است، جان مردم محترم است، بهداشت مردم محترم است، اگر شد در اینجا پیدا می‌کنم، اگر نشد وسیله را از خارج می‌آورم و حق هم با شما است. شما دیگر در اینجا نمی‌گویید که اگر وسیله غیر مطمئنی هم بود باشد باشد، مگر چه اشکالی دارد! نه، نمی‌گویید. اگر این کار را بکنید اشتباه کرده‌اید، خطا کرده‌اید. بله، اگر یک‌وقت انسان بخواهد به‌خاطر تخیلات و اعتبارات و به‌خاطر زینت‌های دنیا به آن مسائل دیگر مراجعه کند، آن هم

خلاف است؛ برای چه این کار را بکند؟!

خرید بهترین و باکیفیت‌ترین وسائل و تجهیزات حتی از دول کفر

اگر در همین جا، در همین کشور، در همین کشور اسلامی وسیله‌ای درست شود که کاملاً مطمئن باشد و طبق نظر کارشناسان بین‌المللی وسیله‌ای مطمئن برای حرکت و نقل و انتقال باشد، برای چه انسان از جای دیگر بگیرد؟! به چه مناسبتی؟! چرا باید این کار را انجام بدهد؟! چرا پولش را در کشورهای کفر بریزد؟! چرا پولش را به دست یک مشت افرادی بدهد که آنها اهل همه چیز هستند؟! نه دین دارند، نه وجدان دارند، بلکه تمام اهداف آنها مال‌اندوزی و جمع ذخایر و امکانات ملل دنیا و ملت فقیر است. چرا انسان به آنها پول بپردازد؟! حتی شرعاً هم اشکال دارد! اما اگر امر دائر باشد بین اینکه انسان بخواهد به یک وسیله نامطمئن رو بیاورد یا اینکه برود از خارج تهیه کند، قطعاً باید از خارج تهیه کند و شکی در این مسئله نیست!

بر اساس منطق عقل، کیفیت کار انسان در دنیا بر مبنای عبور است نه ماندن

در اسلام، در سلوک و در راه خدا تمام امور براساس واقعیت و منطق دور می‌زند. تمام شئونات

و شخصیت‌ها و کارهای انسان باید براساس منطق باشد. باید جنبهٔ عقلایی بر همهٔ امور انسان حاکم باشد. در منطقِ معرفت و حقیقت، شعار راه ندارد. در منطق معرفت، توحید، راه خدا و جنبهٔ عقلانی و منطقی، تبلیغات راه ندارد. پرداختن به امور عادی و ظاهری و چشم‌پرکن راه ندارد. خدا به انسان عقل داده است و طریق استفاده از عقل را اعضاء و جوارحی قرار داده است که این اعضاء و جوارح با کسب اطلاعات جزئی و رساندن آنها به عقل، عقل آن راه دقیق و صحیح را در مقابل انسان قرار می‌دهد؛ این راه می‌شود راه عقلائی. آن وقت این می‌شود دنیایی که انسان آن دنیا را باید معبر قرار دهد و محل عبور قرار دهد نه محلّ قرار. دیگر در این دنیا کیفیت کارش باید بر اساس عبور باشد، یعنی منطقی باشد. این‌طور نیست که هر کسی بخواهد به هر کیفیت و به هر نحوی زندگی کند.

یکی از اصحاب رسول خدا از دنیا رفته بود. وقتی که حضرت آمدند و برای تسلیت در آن منزل شرکت کرده بودند فرمودند: «این شخص برای بازماندگان چه گذاشت؟» گفتند: «آقا چیزی باقی

نگذاشته است؛ سه‌تا غلام داشته است که آن سه‌تا غلام را قبل از فوتش فروخته و پولش را صدقه داده بوده.» چندتا دختر از خود به یادگار گذاشته بود به‌همراه عیالش، و رفتند دیدند که در آنجا چیزی نیست. حضرت فرمودند که آیا این شخص عقل نداشته است ببیند دخترانش نیاز به مالی دارند که بخواهند بعد از خودش گذران کنند؟! چه کسی به او اجازه داده است که غلام‌های خود را فروخته و همه را صدقه داده است؟!

نگذاشتن کارها و منویّات خود به پای خدا

مسئله این‌طور نیست که انسان بخواهد هر چیزی را به پای خدا بگذارد و بخواهد با اموری که خدا مسئولیت آن امور را در اختیار او قرار داده است شوخی کند. هر چیزی باید در جای خودش باشد. انفاق باید در جای خود باشد آن هم به اندازه؛ اگر باید به کسی هزار تومان بدهید، هزار و پانصد تومان دادید خلاف است. در رودربایستی گیر کردن خلاف است. اگر انسان بخواهد انفاقی کند و بعد در رودربایستی گیر کند و دو برابر و سه برابر بدهد، به پای او دو برابر را نمی‌نویسند بلکه فقط همان یک

برابر را می‌نویسند. حالا هر کسی هر قدر می‌خواهد بدهد بدهد، اما نمی‌نویسند.

می‌گویند: می‌خواستی ندهی! شما که در رودربایستی گیر کردی، به‌خاطر خدا در رودربایستی گیر کردی یا به‌خاطر شخصیت خودت؟ اگر به‌خاطر شخصیت خودت بوده که مزدت را همان‌جا گرفتی، و اگر به‌خاطر خدا داده‌ای که خدا رودربایستی ندارد، حالا شما از کیسه چه کسی خرج کرده‌ای؟ سهم این شخص هزار تومان بود و شما پنج هزار تومان دادی، چهار هزار تومان از کیسه‌ات رفته و در آن دنیا یک قِران هم به تو نمی‌دهیم و فقط ثواب هزار تومان را به تو می‌دهیم و بس، نه بیشتر.

باطل بودن انفاقِ از روی خجالت و رودربایستی

اینکه خدمت رفقا عرض می‌کنم اینها مسائل اساسی است؛ یعنی یک سالک باید کار خودش را درست انجام بدهد. اگر با این مسائل سر او کلاه برود نمی‌تواند این کلاه را سر خدا بگذارد؛ چون این کلاه سر خدا نمی‌رود. اینکه انسان بخواهد در رودربایستی گیر کردن و در خجالت گیر کردن و به‌خاطر همسایه و غیره، به پای خدا خرج کند، خدا

می‌گوید: نه آقاجا!، آن مقداری که در او قصد قربت داشتی و در آن اخلاص داشتی همان مقدار را من برمی‌دارم و بقیه‌اش را برای خودت انجام دادی.

کسی سراغ من آمده بود و گفت: «آقا، همسایه‌ها جمع شده‌اند و می‌خواهند در اینجا یک حسینیه بسازند و به من گفته‌اند که شما بیست میلیون بده.» گفتم بفرمایید بدهید. گفت: «می‌توانم از فلان مبلغ حساب کنم؟» گفتم یک قِرانش را نمی‌توانید حساب کنید. گفت: «اینها همسایه هستند.» گفتم از جیب مبارک بپردازید، دویست میلیون هم بدهید دو میلیارد هم بدهید. شما در رودربایستی با همسایه گیر کرده‌ای و می‌خواهی از آن موردی که خدا به عنوان تکلیف شرعی برای تو قرار داده است از آنجا مایه بگذاری! اگر بدهی قبول نیست؛ یعنی به اندازه یک قِران ثواب نمی‌دهند، علاوه بر اینکه بی‌زحمت باید آن مبلغ را دوباره بپردازی، آن مبلغی را هم که برای حسینیه پرداخت کردی به پای تو حساب نمی‌شود، چون رودربایستی بوده است.

جزاء به همان مقدار عمل است نه بیشتر!

این روش زندگی اگر به‌نحوی باشد که انسان

بخواهد آن روش را بر اساس رسیدن به آن هدف تنظیم کند، این روش او را به مطلوب می‌رساند. اگر انسان سی درصد خودش را با این روش تطبیق دهد سی درصد به مقصد می‌رسد، هفتاد درصد دیگر از کیسه‌اش رفته است. پنجاه درصد، پنجاه درصد، پنجاه و هفت درصد، پنجاه و هفت درصد، و حتی پنجاه و هشت درصد هم نمی‌دهند. خدا یک ملائکه‌ای درست کرده است که نه‌تنها اینها عکس‌برداری می‌کنند، نه‌تنها اینها همه چیزهایی را که گفتیم یادداشت می‌کنند، بلکه اگر به‌اندازهٔ سر سوزنی یک خطور در مغز ما بیاید همان را یادداشت می‌کنند و در روز قیامت کف دستمان می‌گذارند؛ مو لای درز آن نمی‌رود!

اینکه می‌گویند مو را از ماست می‌کشد، اینها ملائکه هستند. در این دنیا سر خیلی‌ها کلاه می‌رود، ما با خیلی از ظواهر گول می‌خوریم، با خیلی از خصوصیات آراسته و شایسته و جاذب، دل و دین از ما ربوده می‌شود ولی ملائکه این‌طور نیستند. آنهایی را که خدا بر ما گماشته است، می‌آیند مو را از ماست بیرون می‌کشند. در فلان وقت و در فلان موقع شما

که می‌خواستی این شیء را بخری، این انفاق را می‌خواستی بکنی، این خدمت را می‌خواستی انجام بدهی همراه با آن کار، در ذهن تو آن خطور هم آمد؛ آن خطور آمد و هفتاد درصد مسئله را از بین برد، بفرما این هم سی درصدش.

﴿يَوۡمُ ٱلتَّغَابُنِ﴾ به‌خاطر این است. ﴿يَوۡمَ يَجۡمَعُكُمۡ لِيَوۡمِ ٱلۡجَمۡعِ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلتَّغَابُنِ﴾؛[1] روزی خدا همه را جمع می‌کند، آن روز روز احساس غبن است. و تغابن یعنی احساس غبن و احساس خسارت.

من خودم در مدت حیات و زندگی که با مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ داشتم نسبت به این مسئله آن‌قدر از ایشان حکایت دارم، آن‌قدر مطلب دارم، مواردی که آن‌چنان ایشان در اِخفای مسئله دقت می‌کردند و به قول معروف که می‌گویند: «دست چپ از دست راست اطلاع پیدا نمی‌کند» و خبر ندارد، این‌گونه بودند. آن‌چنان این مسئله برای افراد نسبت به ایشان محرز بود که گاهی اوقات ما را

---

[1] سوره تغابن (۶۴) آیه ۹.

دچار حیرت می‌کرد. در بعضی از موارد می‌دیدم که عجب! یک‌مرتبه ایشان برای چه چنین حرفی را زده؟ چنین کاری را کرده است؟

ایشان بعضی از مطالب را به من می‌فرمودند و من را به‌دنبال بعضی از مسائل می‌فرستادند که من در رفتن به سمت آن مسئله مقداری تثاقل می‌کردم و مطلب برایم مشکل بود که آنچه ایشان گفته‌اند را انجام بدهم یا نه. و بعد می‌دیدم که حق با ایشان است؛ آنجا باید به آن نحوه عمل کرد و اینجا باید این‌جور عمل بشود. بعد متوجه می شدم این مورد، موردی بوده است که باید با او به این کیفیت برخورد شود؛ بعدها من می‌فهمیدم. این مرد الهی از آنجایی که بر نفوس و بواطن اشراف دارد، برای تربیت او و برای تربیت خود من می‌گوید که باید به این نحو عمل کنی، مسئله به این نحو باشد، باید علناً باشد، باید در حضور افراد باشد.

یک وقت ایشان می‌گفتند که برو فلان مساعدت را به فلان کس بکن؛ بعد به من می‌گفتند که حالا می‌خواهی پیش او بروی، چه‌جور می‌خواهی مطلب را مطرح کنی که به موقعیت او برنخورد؟ به متانت و

حیای او برنخورد؟ به عزّت ایمانی و نفسانی او برنخورد؟ وقتی که تعابیری را می‌آوردیم می‌گفتند که این خوب است و این نه، خوب نیست و این بهتر است و بعد مشخص می‌شد که با این تعبیر و با این مقدمه، راه صحبت را با او باز کن تا اینکه بتوانی چنین مسئله‌ای را جامهٔ عمل بپوشانی، این قدر مطلب مهم است.

دنیا همه را گول می‌زند مگر آن کس که خداوند راه را به او نشان می‌دهد

این دنیا برای حرکت به‌سمت معرفت و به عالم توحید است، همه را هم گول زده است. هم مالش افراد را گول زده است و هم موقعیت و شغلش افراد را گول زده است و هم ارتباطاتش همه را گول زده. همه اینها کثرات است. نقش‌های مختلفی که افراد در ارتباط با این دنیا ایفا می‌کنند، آنها را گول زده است. و نیز این دنیا همه را به‌صورت نقش الهی و نقش دین و نقش روحانیت و نقش هدایت، گول زده است. اما مسئله این است که خداوند به آن کسی که نباید گول بخورد راه را نشان می‌دهد، نه اینکه به بقیه نشان نمی‌دهد نه! به بقیه هم نشان می‌دهد. اگر به بقیه نشان نمی‌داد بین آنها و بین این عمود و ستون

تفاوتی نبود، اما به بقیه نشان می‌دهد ولی بقیه جامهٔ عمل نمی‌پوشانند و گوش نمی‌دهند.

حکایت مرحوم آقا شیخ محمد حسین مسجدشاهی در پرداختن به خویشتن

مرحوم آقا شیخ محمد حسین مسجدشاهی اصفهانی از بزرگان بوده است، از مجتهدین مسلّم و حکما بوده و از شاگردان مرحوم میرزا حسن شیرازی و مرحوم حاج میرزا حبیب اللَه رشتی بوده است و از چنین بزرگانی استفاده کرده است. ایشان به اصفهان می‌آید و با توجه به آن تضلّع علمی و آن قدرت و وسعت اطلاعاتی که داشته است مورد توجه مردم واقع می‌شود. چندی نمی‌گذرد که مسجد او پرجمعیت‌ترین مسجد اصفهان می‌شود، حتی از اطراف اصفهان برای شرکت در نماز جماعت او حاضر می‌شدند.

مدت‌ها از این قضیه می‌گذرد و این مرد عالم و زاهد و بی‌هوی می‌بیند که زندگی او دارد به این رفت و آمدها می‌گذرد؛ دیگر از خودش غافل شده و فقط به‌دنبال این است که کی موقع نمازظهر می‌شود و الآن سیل جمعیت در مسجد و خیابان‌های اطراف ایستادند و منتظر نمازند. کی موقع نماز مغرب

می‌شود و سیل جمعیت همه منتظر هستند. از صبح تا ظهر هم این بیاید و او برود، این مسئله بپرسد و او وقت ملاقات بگیرد و بالأخره افراد بیایند و مراجعه کنند. و مردم هم وقتی می‌بینند که چنین فردی هست طبعاً مراجعه به‌سمت او زیاد می‌شود. خواب بعدازظهر ندارد، آرامش در روز ندارد، شب هم وقتی که از مسجد می‌آید می‌بیند افرادی می‌آیند. و او هم برای خدا کار می‌کند، بالأخره برای خدا رفت و آمد می‌کند و مسائل مردم را بررسی می‌کند و حلّ و فصل می‌کند.

ایشان مطلب را پیش خود دو دوتا چهارتا کرد، حلاّجی کرد که بله، این کاری که الآن من انجام می‌دهم درست است و برای مردم این کار را انجام می‌دهم و نمازی که می‌خوانم شعائر است، صحبتی که می‌کنم و رفت و آمدی که مردم با من دارند همهٔ اینها شعائر است و درست است، ولی خود من در اینجا در چه وضعیتی هستم، من در اینجا وضعم به کجا می‌گذرد و من چه نتیجه‌ای در این چند سالی که از نجف و از سامرا آمدم برای من حاصل شد و

در این مدت چه تغییری در من حاصل شد!

نگاه کرد دید که هیچ فرقی نکرده. بله، اوقاتش همه به این امور گذشته است، ولی وقتی به خودش مراجعه می‌کند می‌بیند آن موقع که از سامرا به اصفهان آمدم حضور قلبم بیشتر از الآن بود، توجه می‌کنید چه می‌خواهم بگویم! آن وقتی که از آنجا آمدم فرصت برای نماز و حضور قلب و مراقبه‌ام بیشتر از الآن بود. الآن همهٔ فکرم این است که موقع نماز ظهر با این سیل جمعیت چه کنم، پس بروم مسجد. بعد از ظهر که می‌خواهم بخوابم همه‌اش در ذهن من این است که موقع غروب این همه مردم معطل هستند و باید بروم. شب موقع خواب این را در ذهن دارم که فردا چه مسائل و چه مشکلات و چه ارتباط و چه رفت و آمد و چه شواغل و چه مشاغلی برای من آماده و فراهم است تا بخواهم به آنها بپردازم! این‌طوری که همهٔ زندگی ما برای مردم شد! این‌طوری که همهٔ امور و همهٔ کار ما برای مردم شد، پس خودم در اینجا چه می‌شوم؟!

نامهٔ امیرالمؤمنین به مالک اشتر: «بهترین وقتت را برای خودت نگه دار»

ایشان نامهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به مالک اشتر

را برداشت مطالعه کرد. دید حضرت در آنجا می‌فرمایند: مالک! خیال نکن من که تو را به مصر می‌فرستم تمام وجود تو را برای مردم می‌فرستم، وجود تو برای خود تو محترم است. باید مقداری از آن وجود را برحسب تکلیف الهی برای رتق و فتق امور مردم اختصاص دهی، نه بیشتر. باید مقداری از آن وقت خود را برای خودت بگذاری نه برای زن و بچه‌ات؛ زن و بچه‌ات وقت جدا دارند. وقت برای زن و بچه به‌جای خودش است، وقت برای مردم به‌جای خودش است.

باید مقداری از وقتت را برای خودت و خلوت خودت قرار دهی و بنشینی و به خودت فکر کنی.[1] اگر میل به نماز داری نماز بخوانی و اگر میل به قرآن

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۴۰:

«وَ اجعَل لِنَفسِكَ فيما بَينَكَ و بَينَ اللهِ [تعالى] أفضَلَ تلكَ المَواقيت و أجزَلَ تلكَ الأقسام، وَ إن كانَت كُلُّها لِلّهِ إذا صَلُحَت فيها النِّيَّةُ و سَلُمَت مِنها الرّعيّة». ولایت فقیه در حکومت اسلام، ص ۴، ص ۹۵:

«بهترین و با فضیلت‌ترین اوقات را از تمام این اوقاتی که برای مردم مصرف می‌کنی، آن وقتی قرار ده که خودت مابین خود و خدا خلوت داری! جزیل‌ترین و بافضیلت‌ترین اوقات را آن وقت قرار بده؛ اگرچه همهٔ این وقت‌ها مال خدا است و همهٔ این کارها مال او است، اگر نیّت صالح باشد و رعیّت در سلامت بسر ببرند؛ ولیکن آن وقتی را که می‌خواهی میان خود و خدا به راز و نیاز مشغول باشی، باید پاکیزه‌ترین اوقات تو باشد!»

داری قرآن بخوانی، اگر میل به ذکر و ورد داری ذکر و وردت را بگویی، اگر میل به تفکر داری بنشینی در خودت و در مَآل خودت و اعتباریت دنیا و حقانیت آن طرف فکر کنی.

آیا هیچ وقت شده است که ما یک ربع در شبانه‌روز بنشینیم و به این مسئله فکر کنیم؟ به اتاق برویم، در را ببندیم، چراغ را هم خاموش کنیم و در تنهایی بنشینیم به حال خودمان فکر کنیم؛ به کاری که صبح تا شب می‌کنیم فکر کنیم، چقدرش لازم است و چقدرش لازم نیست؟ چقدر داریم بیخود می‌دویم؟ آیا تابه‌حال شده است این کار را بکنیم؟!

بعد حضرت می‌فرمایند خیال نکن بگذاری آن وقتی که همهٔ کارها را انجام دادی، خسته و کوفته و مرده و بدنت را به حال غش به خانه بیاورند بیندازند، تازه آن موقع وقتِ خودت باشد، نه عزیزم! باید بهترین اوقات سرحالی و نشاط در بهترین وضعیت، یعنی در وضعیتی که مغز تو می‌تواند در بهترین وضعیت کار کند را برای خودت بگذاری، نه اینکه شما تمام انرژی خودت و هر چه گلوکز بوده را سوزاندی و صرف مردم کردی و حالا که وقتت

خالی شده می‌خواهی به خودت فکر کنی! حالا که دیگر چیزی نیست تا بخواهی فکر کنی! شما باید در آن وقتی که بدنت بهترین وضعیت را دارد و کاملاً تازه‌نفس و سلامت است، آن وقتت را برای خودت و برای نمازت و برای قرآنت بگذاری.

وقتی که نشست این نامه را خواند گفت: عجب! پس ما تابه‌حال به بیراهه می‌رفتیم. کم‌کم حالش عوض شد، کم‌کم مسجدش کم شد؛ هر دو وعده را می‌رفت ولی یک وعده کرد، یک وعده را هم یکی دیگر را آورد به‌جای خودش نشاند. مردم گفتند: وا اسلاما!! اسلام رفت! دین رفت! گفت: هرچه می‌خواهد برود بگذار برود. اگر به رفتن و نیامدن ما اسلام می‌رود باید چند سال پیش می‌رفت.

می‌گفتند: آقا این همه مردم در حال اشتیاق به سر می‌برند! می‌گفت: می‌برند که ببرند! اشتیاق این مردم به من بیشتر است یا به پیغمبر در آن وقتی که می‌رفتند در صف اول پشت سر پیغمبر جا می‌گرفتند؟! پشت سر پیغمبر جا می‌گرفتند و صف دوم جا می‌گرفتند؛ وقتی می‌آمدند می‌دیدند که

صف‌های اول جا نیست از یک ساعت و دو ساعت پیش می‌رفتند در مسجد مدینه می‌نشستند تا دقیقاً پشت سر پیغمبر نماز بخوانند، این طوری بودند! از هم سبقت می‌گرفتند و آب وضوی پیغمبر را به سر و صورت خود می‌ریختند. حالا من بالاتر هستم یا پیغمبر؟! اشتیاق اینها به من بیشتر است یا اشتیاق مردم به پیغمبر؟!

یک امتحان آمد و پیغمبر از دنیا رفت. چند ساعت نگذشته بود که به سمت سقیفهٔ بنی‌ساعده راه افتادند، چه کسانی بودند؟ همین صف اولی‌ها. مگر همین‌ها نبودند؟! همین جناب ابوبکر، عبدالرحمان‌ها و بقیه افراد و آنهایی که آب وضوی پیغمبر را از دست یکدیگر می‌گرفتند[1] و پیغمبر هم به ریش همهٔ آنها می‌خندید.

پیغمبر می‌گفتند که حالا صبر کنید من سرم را زمین بگذارم آن وقت معلوم می‌شود چه کسی پایدار است و چه کسی فقط به ظاهر ما نگاه کرده و چه کسی به باطن ما رسیده و چه کسی در ما به معرفت

---

[1] صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۸ و ۹۹.

نگریسته و چه کسی فقط به شمایل و ظاهر ما بسنده و اکتفاء کرده است! صبر کنید، هیچ دیر نمی‌شود، سرم را زمین می‌گذارم و آن‌وقت به همه حالی می‌کنم! چه شد؟ سه نفر و چهار نفر بیشتر دور امیرالمؤمنین نبودند؛[1] یکی، دوتا، سه‌تا، چهارتا؛ همهٔ اینها رفتند.

اینکه می‌گویند: **«تَفکرُ ساعةٍ خَیرٌ مِن عبادةِ سَبعینَ سَنَةٍ»**؛[2] یک ساعت فکر کردن از هفتاد سال عبادت برتر است»، این یک ساعت همین است؛ ببینید چطور آمد زندگی‌اش را بهم زد و وضعش را تغییر داد. چطور آمد او را از این وضعیت به وضعیت دیگر درآورد. آمد و گفت من این چند سال چه شده‌ام؟ هرچه به خودش نگاه کرد دید نه! آن موقع وضع و حالش بهتر بود، حضور قلبش بهتر بود. وقتی که یک الله اکبر می‌گفت به فکر این نبود که فردا نماز جماعت را چطور برود، به فکر این نبود که فردا چه وقت درب منزل را باز کند تا آقایانی که برای

---

[1] الاختصاص، ص ۶ و ۱۰؛ رجال الکشی، ص ۱۱.

[2] الکافی، ج ۲، ص ٥٤.

رفت و آمد و رجوع می‌آیند چه وقت بیایند، به فکر این نبود که از چه وقتی سماور را روشن کند تا با چای و قند از آقایانی که می‌آیند پذیرایی کند، نه! وقتی که می‌گفت: اللَه اکبر خودش تنها می‌گفت: الله اکبر و کس دیگری در اینجا نبود. دیگر در اینجا توهمات نبود، بیا و بروها دل و ضمیرش را پر نکرده بود.

با خود نشست و اینها را فکر کرد و یک‌دفعه کنار گذاشت. گفت حالا که قرار به کنار گذاشتن است گذاشتیم کنار، یک یاعلی گفت و پا را زد به همهٔ دنیا و بیا و برو و مجلسها. و دید که نه! او با مرحوم بحرالعلوم فرق می‌کند.

هلاکت قطعی در پی ورود در مسائل دنیوی، در صورت کامل نبودن فرد

مرحوم بحرالعلوم ـ رضوان الله علیه ـ هم همین بیا و برو را داشت ولی در چه وقتی؟ آن وقتی که به کمال رسید، خیلی تفاوت می‌کند. چرا این‌قدر مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

تا کسی به کمال نرسیده باشد یا دستش در دست یك فرد کامل نباشد اگر در مسائل دنیوی شرکت کند قطعاً به هلاکت خواهد افتاد.

برای چیست؟ به‌خاطر همین است دیگر. اگر انسان کامل باشد می‌تواند تشخیص بدهد ـ البته

إن‌شاءالله این مطالب را در جلسات بعد عرض می‌کنیم ـ یا اینکه دستش در دست کامل باشد؛ او می‌گوید بکن یا نکن، اینجا را تا این حد جلو برو، اینجا بایست!

شما می‌گویید که آقا من تا اینجا راه آمده‌ام و زحمت کشیده‌ام و کلاس گذاشته‌ام و جلسه گذاشته‌ام، حالا شما اینجا می‌گویی ترک کن! او هم می‌گوید: «نه! بفرما ادامه بده! اگر نمی‌خواهی برو ادامه بده.» او می‌گوید: اینجا بایست و اینجا حرکت کن و اینجا را واگذار کن و اینجا را خودت به عهده بگیر. چرا؟ چون او اشراف دارد، اما بقیه نه، می‌گویند: آن‌قدر باید انسان کار کند تا جانش دربیاید!

کسی خدمت مرحوم آقا آمده بود، پزشک بود، این‌طور به او گفته بودند که باید آن‌قدر برای مردم کار کنی و از خواب و زندگی‌ات بزنی تا وقتی که دیگر جانت درآید. یعنی جداً این‌طور به او تلقین شده بود! مرحوم آقا فرمودند: «اگر این شخص یک ماه دیرتر به ما رسیده بود یا دیوانه شده بود یا مرگ

او را فرا گرفته بود!» ببینید چه می‌گوید: «یا دیوانه شده بود یا مرگ او را فرا گرفته بود!»

این همان کلام امیرالمؤمنین است. یعنی چه برای همیشه کار کنی؟! باید یک وقتی را هم برای خودت بگذاری، یک وقتی را هم باید برای وضعیت و حال خودت قرار بدهی. اگر انسان بخواهد به این امور بپردازد که این امور تمامی ندارد. چه کسی تضمین می‌کند که من بتوانم به همه مسائل و مشکلات بپردازم؟ این امور حدّ یقفی ندارد. بنابراین بهتر است انسان ارزش خود و قدرت خود و طاعت و استطاعت و طاقت خود را بداند و بر طبق همان حرکت کند.

ایشان آمد کنار گذاشت؛ کم‌کم دیگر در خودش رفت و در خلوت خودش رفت؛ مسجد را واگذار کرد و کس دیگری آمد؛ کارهای مردم را هم کم‌کم واگذار کرد. با خود گفت: این مردم با رجوع به افراد دیگر هم می‌توانند مسائل خود را حل کنند، مسئله این‌قدر مشکل نیست که حتماً قائم به من باشد. قبل از اینکه ما بیاییم مردم چه‌کار می‌کردند، حالا هم بروند همان کار را بکنند. قبل از اینکه ما بیاییم

آسمان که به زمین نیامده بود.

ما خیال می‌کنیم که اگر ما کنار برویم آسمان به زمین می‌آید، نه جانم! اگر ما کنار برویم آسمان یک میل از جای خودش حرکت نخواهد کرد. تمام این سیارات و تمام این کرات همه به همان وضعیت خود بدون یک میل این طرف و آن طرف در مدار خود، گردش خودشان را می‌کنند. ما در خیالمان آسمان را به زمین می‌آوریم و زمین را به آسمان می‌چسبانیم. «اگر ما نباشیم، اگر ما به‌دست نگیریم، اگر ما به این اقدام نکنیم [چه می‌شود!] ما داریم این کار را می‌کنیم!» تمام اینها در عالم تخیل ما می‌گذرد، تمام اینها در عالم توهم ما می‌گذرد.

درپی‌داشتن هدایت الهی با دور شدن از کثرات

ارتباط ایشان با مردم کم شد. در خودش رفت و بیانات بزرگان را دید، بیانات اولیای الهی را دید، دستورالعمل‌ها را دید، و خدا هم کمک می‌کند و راه را نشان می‌دهد. مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی استاد نداشت، ولی خدا راه را به او نشان

می‌دهد. چرا؟ چون خودش را از کثرات جدا کرد[1] و خداوند هم گفت که حالا راهنمایی ما را ببین. از این قضیه گذشت.[2]

ایشان حالات خیلی عجیبی دارد و مرحوم آقا دو سه مرتبه این را بیان کردند. این مطالبی را که عرض می‌کنم از کتاب ایشان نقل می‌کنم.[3] ایشان تفسیری دارد، تفسیر سورهٔ حمد و قدری از سورهٔ بقره،[4] وقتی که انسان این تفسیر را مطالعه می‌کند می‌بیند که این قلم زنده است، جان دارد، حیات دارد.[5] در سفری که

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۹۷:
«باید توجّه داشت که إعمال قوّه عاقلهٔ انسان به‌واسطهٔ اتصال آن با عقل فعّال و استفاضه از فیوضات آن می‌باشد، و کیفیّت اِفاضهٔ عقل فعّال بر قوّهٔ عاقلهٔ آدمی و کمّیت آن، بستگی به میزان تعلّق قوّهٔ عاقلهٔ انسان به عالم کثرات و موهومات و تخیّلات دارد. به هر میزان که تعلّق عقل بشر به عالم دنیا و اعتبارات و کثرات موهوم و عالم مجاز بیشتر باشد، حقیقت ادراک از مرحله تجرّد و نورانیّت، به تخیّلات و موهومات و افکار پوچ و بیهوده تنزّل خواهد نمود؛ و به هر مقدار که انسان نفس را به‌واسطهٔ مراقبه و ریاضات شرعیّه و دوری از دنیا و زخارف آن و کثرات برهاند، به همان میزان بر استفاضهٔ او از مرحلهٔ عقل فعّال افزوده خواهد شد.»

[2] نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۰.

[3] همان.

[4] مجد البیان فی تفسیر القرآن.

[5] اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۵۸:
«ایشان (مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی) می‌گفتند: "من هر وقت در شب‌ها صفحه‌ای از تفسیر سوره بقره مرحوم مسجد شاهی اصفهانی را مطالعه می‌کنم، حالتی به من دست می‌دهد که دیگر قادر بر خوابیدن تا به صبح نمی‌باشم."»

به اتفاق برادرش حاج آقا نورالله اصفهانی که از مبارزین هم بوده، به سمت عتبات حرکت می‌کند، برادرش نقل می‌کند، می‌گوید: «در تمام مدت این سفر من غیر از چند جمله از ایشان چیزی نشنیدم.» ببینید از آن وضعیت به چه وضعیتی درآمده است؟ حالاتی نقل می‌کند. از جمله حالاتی که برای ایشان می‌شمرند می‌گویند که در بعضی از اوقات خادم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام خودش نقل می‌کرده که می‌گفت بعضی از اوقات که من می‌آمدم درب حرم را باز کنم می‌دیدم در حرم صدای مکالمه می‌آید، قفل را باز می‌کردم می‌دیدم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی کنار ضریح نشسته است. خودش نقل می‌کرد که بارها می‌شد من صدای مکالمهٔ بین‌الإثنینی را از درون حرم می‌شنیدم، درحالی‌که درهای حرم قفل بود.

ایشان در ضمن آیهٔ ﴿وَ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾[1] می‌فرماید: «انسان باید مقداری از وقت

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۳:
﴿ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۰۸:

خودش را به خودش اختصاص دهد»؛ یعنی همان نتیجه‌ای را که بُرده است همان را به مردم ارائه می‌دهد. می‌فرماید: «باید مقداری از وقتش را برای خودش بگذارد.» توصیه‌ای را که نسبت به اهل علم می‌کند که اهل علم باید چقدر درس بخوانند، چقدر وقت را برای تبلیغ و ارشاد مردم قرار دهند و چقدر وقت را در طول شبانه‌روز برای امور شخصی خود بگذارند. زن و بچه و رفیق به‌جای خود، درس و مطالعه هم به‌جای خود، اما برای خود چقدر وقت را بگذارند. و این به بقیه هم ارتباط دارد و اختصاص به اهل علم هم ندارد. چه قسم باید انسان نسبت به این امور اهتمام داشته باشد. ایشان در آنجا می‌گوید که باید طوری نماز بخوانی که وقتی در حال نماز می‌خواهی بگویی: الله اکبر، هیچ‌یک از کارهایی را که در بین روز انجام می‌دهی و ارتباطاتی که در بین روز داری، به ذهن تو نیاید؛ باید آرامش و حضور قلب داشته باشی. حالا آیا ما این‌طور نماز می‌خوانیم؟!

«متّقیان آنانند که ایمان به غیب آورند و نماز را بر پا دارند و از آنچه را که ما به ایشان روزی داده‌ایم انفاق کنند.»

از سر راه می‌آییم و یک وضو می‌گیریم و موبایل را کنار سجاده می‌گذاریم تا هر کس زنگ می‌زند نگاه کنیم که وقتی به سجده می‌رویم بدانیم چه کسی زنگ زده است! بعد هم به محض اینکه می‌گوییم: «السّلامُ عَلیکم وَ رَحمةُ الله» آن دکمه را فشار بدهیم ببینیم آنهایی که تماس گرفته‌اند چه کسانی بودند! این هم یک نوع نماز خواندن است که به اندازه ده شاهی این نماز ارزش ندارد! این هم یک نماز است.

آیا موبایل شما همه وقت روشن است، یا وقتی که سراغ خدا می‌رویم و می‌خواهیم نماز بخوانیم، در اینجا اهمیتی ندارد و باید روشن باشد؟! این‌قدر مظلوم‌تر و بیچاره‌تر و بدبخت‌تر از خدا وجود ندارد که وقتی با او کار داریم باید این‌طور برخورد کنیم، با این کیفیت. اگر یک سال، دو سال، ده سال، بیست سال، صد سال، هزار سال به این کیفیت نماز بخواند یک سانت حرکت نمی‌کند!

اینهایی که برای ما مطلب گفتند واقعیات را برای ما بیان کردند و با ما شوخی نکردند. آمدند راه را به ما نشان دادند. اگر انسان بخواهد از راهش کوتاه

بیاید نصیبش کوتاه خواهد شد؛ اگر بخواهد کم بگذارد، نصیبش کم خواهد شد.

صِرف مصاحبت با بزرگان مشکلی را حلّ نمی‌کند

در جلسه قبل خدمت رفقا عرض کردم که همهٔ بزرگان فرموده‌اند که آنچه وظیفهٔ ما برای راهنمایی مردم بود گفتیم و دیگر وظیفهٔ خود را انجام دادیم و خداحافظ شما، ما رفتیم. و خیال نکنید که کم گفتند؛ فقط مرحوم پدر ما بیست و دو سال برای مردم در طهران صحبت کرد؛ بیست و دو سال کم نیست! سال‌ها در مشهد برای راهنمایی همین مردم صحبت کرد و کتاب نوشت و همهٔ مطالب را برای آنها بیان کرد. اگر قرار شود با زیاد صحبت کردن مسئله حل شود، با ارتباط زیاد نکته حل شود، بنابراین دیگر نباید اشکالی باقی بماند. پس این اشکال‌ها از کجا آمد؟! چطور شد وقتی که ایشان از دنیا رفتند این مسائل پیدا شد؟! چرا؟! آیا افراد مطالب ایشان را نشنیده بودند؟! همه شنیده بودند اما عمل نکردند، به مسئله گوش ندادند! هر کسی مطلب را بر اساس خواست خودش تفسیر و توجیه کرد و همان را به دیگران القاء کرد که باید به این کیفیت باشد.

ایشان در بعضی از صحبت‌هایشان می‌فرمودند: «ما آن مقدار مطلبی که برای راهنمایی مردم لازم بود بگوییم، چند برابر آن مقدار را تابه‌حال گفته‌ایم.» شما یک مشکل در زندگیتان بیابید که ایشان جوابش را در کتاب‌ها نداده باشند؛ در ارتباط با زن و بچه، کیفیت معاشرت با آنها، در ارتباط با رفیق و همسایه، کیفیت معامله و تجارت، کیفیت اشتغال، کیفیت خلوص، ارتباط انسان با خدا، اعتباریت دنیا.

در این اعتباریت دنیا کتاب معادشناسی را بخوانید تا ببینید ایشان در آنجا چه مطالبی را آورده‌اند. اخذ حقایق و وقایع، آنچه واقعیت دارد و آنچه اعتباریّت دارد؛ انسان کدام را بگیرد و کدام را رها کند. واقعاً من از رفقا و دوستان سؤال می‌کنم؛ کدام مشکلی هست که در زندگی برای ما پیدا شود و ایشان پاسخش را نداده باشند؟ اما آیا ما به همه مطالب ایشان عمل کرده‌ایم؟! آیا واقعاً دستورات ایشان را یک‌به‌یک انجام می‌دهیم؟! واقعاً ایشان آنچه در مسیر تکامل و هدایت و رشد ما هست را برای تک‌تک ما بیان کرده‌اند، یا اینکه نه! ما همهٔ مطالب را

به این و آن می‌پرانیم و همهٔ اشکالات را متوجه این و آن می‌کنیم.

آیا توانسته‌ایم چهل روز از دیگران ایراد نگیریم؟!

آیا تابه‌حال شده است که از دیگران ایراد نگیریم و چهل روز دهانمان را ببندیم؟! بدوزیم و بخیه بزنیم و فقط به خودمان بپردازیم؟! آیا شده است به‌جای اینکه از کار این و آن سر دربیاوریم که این امروز کجا رفت و چه معامله‌ای انجام داد و با که حرف زد و به چه کسی تلفن زد و به خانهٔ چه کسی رفت، به‌جای این حرف‌هایی که صدتای آن یک غاز هم ارزش ندارد، بیاییم به خودمان فکر کنیم؟! اینکه به چه کسی تلفن کنیم، کدام وقت را برای تلفن بگذاریم، کدام وقت را برای ارتباطات بگذاریم، با چه کسی برخورد کنیم، با چه کسی برخورد نکنیم و به چه نحو عمل کنیم. مگر ایشان این مطالب را نگفتند؟! مگر خود بنده بارها این مطالب را عرض نکردم؟!

آیا تابه‌حال شده است مجالی را برای خودمان و مسیر خودمان و صداقت و صحت عمل خودمان قرار بدهیم و چارچوبی را تعیین کنیم و کاغذی را ترسیم کنیم و در آن برنامه بنویسیم و بگوییم که

امروز این کارها را انجام بدهیم، امروز به آن کار ملتزم بشویم، در صحبت کردن این عبارت را بگوییم، در ارتباط با فرد این مسئله را بگوییم؟ اما ما به‌جای این کار می‌آییم تمام عیب‌ها را متوجه این و آن می‌کنیم که این این کار را کرد و آن، آن کار را کرد!

تا مطلبی را از خود من نشنیده‌اید جامهٔ عمل نپوشانید؛ بگویید: دروغ است!

من چند مرتبه خدمت رفقا عرض کردم که تا رفقا از خود من مطلبی نشنیده‌اند، آنچه از جانب من نقل می‌شود جامهٔ عمل نپوشانند و بگویند دروغ است. پس چرا من این‌طرف و آن‌طرف می‌شنوم که از من مطالبی نقل می‌شود و افراد می‌پذیرند؟!

مرحوم علامه طهرانی: سلوک زن در منزل ماندن است

من چند مرتبه از قول مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این مطلب را عرض کردم که سلوک زن در منزل است و زن نباید از منزل بیرون بیاید و باید به مقدار حداقل بیرون بیاید، و از رفتن این‌طرف و آن‌طرف و این کلاس و آن کلاس، کسی به جایی نمی‌رسد؛ هفته‌ای دو بار بیشتر بیرون نیاید. مگر نگفتم؟! آیا به این حرف عمل شده است؟! اگر هم

کسی بخواهد عمل کند با هزار حرف و نقل و حرفهایی مثل: «ای نمک‌نشناس! چرا حقّ نمک را ادا نمی‌کنی و چرا نمی‌آیی و تو قهر کردی!» مانع راه او می‌شوند. آن بدبخت می‌خواهد به یک حرف عمل کند اما مگر می‌گذارند؟! به کدام‌یک از اینها عمل شده است؟!

عدم رضایت حضرت سیدالشهداء از خانمی که تمام اوقاتش را در روضه‌ها و کلاسها می‌گذراند

صبح هنوز از خواب بلند نشده است که چادر را سر می‌کند و به این مجلس و آن مجلس می‌رود و اگر هم کلاس کم بیاورد به‌دنبال این می‌رود که یک مراسم دهگی بگذاریم و یا هفتگی و یا پنج روزه بگذاریم. تمام اوقاتش به‌دنبال بیرون رفتن است و آن وقت آن شوهر بدبخت و آن بچه‌هایی که نه پدر دارند و نه مادر، و معلوم نیست که اصلاً با چه وضعی زندگی می‌کنند، [را همان‌طور رها می‌کند]. که یعنی چه؟! [دل‌خوش است] که برویم در روضه شرکت کنیم؛ آن امام حسین به کمرتان بزند. بنده از طرف خودم تضمین می‌دهم که اگر تا روز قیامت در این مجالس بروید، در روز قیامت خود سیدالشّهدا با

دست خودش شما را بگیرد و در جهنم بیندازد! ببینید، این وضع که نشد! هی این طرف برو، آن طرف برو!

انسان باید بنشیند و به حرف گوش بدهد. عرض کردم که اگر گوش ندهد به پایش نمی‌نویسند. ملائکه گول نمی‌خورند جان من! حالا برو در روز صد لیتر بنزین مصرف بکن و تمام مجالس امام حسین را در دور طهران و کرج گرفته تا کرمانشاه هم برو، هیچ فائده‌ای ندارد، هیچ فائده‌ای! می‌خواهی گوش بدهی در خانه‌ات بنشین، شوهرت بیرون برود و وسائل زندگی را آماده کند و حضرت‌عالی هم در منزلتان تشریف داشته باشید نوار هست گوش بدهید، مطالب هست به گوش شما می‌رسد و آن وقت به یک حرف عمل کنید بهتر است [از اینکه دائماً به‌دنبال سخنرانی باشید و عمل نکنید]. مگر شما کبوتر و کلاغ هستید که دائماً پر بزنید و از صبح بلند شوید این طرف و آن طرف بروید و از آن‌طرف هم معلوم نیست که چه وضعی و چه چیزهایی در منازل می‌گذرد؟! این که کار نشد! چه چیزی را

می‌خواهیم یاد بگیریم؟! کدام دین را می‌خواهیم یاد بگیریم؟!

بله، مطالب این‌طرف و آن‌طرف زیاد است اما بنده مسئولیت حرف و کلام خودم و ادراک خودم را دارم. آنچه من می‌فهمم این است و هیچ‌کس مجبور نیست بپذیرد. چند مرتبه تابه‌حال بنده به رفقا گفته‌ام؟ گفته‌ام آنچه بنده تشخیص می‌دهم این است، هر کس مطلب دیگری می‌خواهد بفرماید جای دیگری برود! اما نمی‌توانم در آنچه تشخیص می‌دهم خیانت کنم و آنچه تشخیص می‌دهم را باید بگویم. چرا؟ چون اگر خیانت کنم خود شما که در اینجا نشسته‌اید و صحبت مرا می‌شنوید، در روز قیامت جلوی مرا می‌گیرید؛ یعنی تک‌تک شما می‌آیید و جلوی مرا می‌گیرید و می‌گویید شما که می‌دانستید چرا نگفتید؟! اما حالا من می‌گویم، اگر شما نخواستید عمل نکنید نکنید، من حرفم را زدم.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ فرمودند: «سلوک زن این است که در منزل باشد، مسجد زن

منزل است.»[1] بنده عرض کردم هفته‌ای دو جلسه عیب ندارد، اگر بخواهند بیرون بروند. حالا می‌آییم و می‌چرخانیم و دور می‌زنیم و این‌طرف می‌کنیم و آن‌طرف می‌کنیم، فاطمیه می‌اندازیم و حسینیه می‌اندازیم و علویه می‌اندازیم و عسکریه می‌اندازیم، پنج روز و ده روز، همه‌اش حرف شنیدن و حرف وحرف و حرف! بابا ما مهم‌تر هستیم یا پیغمبر که بیست و سه سال برای مردم حرف زد، کدام مهم‌تر هستیم؟! کدام بالاتر هستیم؟! ما مهمتر هستیم یا امیرالمؤمنین که چهل سال برای مردم حرف زد، چه شد؟ چند نفر به حرف امیرالمؤمنین گوش دادند؟ یک رُشید بود و حبیب بن مظاهر بود و میثم تمّار و کمیل و ده بیست نفری بودند، بقیه چه‌کار کردند؟ انگارنه‌انگار، نهایتاً می‌گفتند: علی خوب آدمی بود، خدا رحمتش کند، آدم خوبی بود!

---

[1] من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۸:
«قالَ الصّادِقُ علیه‌السلام: "**خَیرُ مساجِدِ نسائِکُمُ البُیوت**".»
ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: "اختیار شده و بهترین مساجد زنان شما، خانه هایشان است."» (محقق)

این مطالبی را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم اینها مسائل اساسی است. بنده در جلسه قبل عرض کردم ما خیال می‌کنیم که خدا به ما بدهکار است، یعنی حالا که ما در اینجا آمده‌ایم پس خدا به ما بدهی دارد! دو تا نماز می‌خوانیم و خواب نمی‌بینیم، می‌گوییم خدایا ما نماز خواندیم چرا خوابی ندیدیم؟! خدایا ما که دیشب نماز شب خواندیم پس چرا امروز در این معامله ورشکست شدیم؟! صد هزار تومان ورشکست شدیم! خدایا ما که یک جزء قرآن خواندیم پس چرا امروز بچهٔ ما مریض شد؟! خدایا ما که وقتی به ما گفتند این کار را بکن، این کار را کردیم، پس چرا رودهٔ ما درد گرفت و آپاندیسمان را عمل کردیم؟! چرا، چرا، چرا، چرا و این شد خدای بدهکار و ما هم شدیم خدای طلبکار!

خدا می‌گوید: تو را به خدا من این سلوک را نخواستم، بلند شو پِی کارت برو! ما نخواستیم و نمی‌خواهد پیش ما بیایی. شما برو مثل بقیه آدم‌ها زندگی کن و دست از سر ما هم بردار! لااقل بقیه تو سرِ ما نمی‌زنند دیگر! آنها هر چه بر سرشان می‌آید

را براساس قضایای دنیا قرار می‌دهند. بالأخره در این دنیا مسائلی پیش می‌آید و هر کسی در اینجا یا بالا می‌رود و یا پایین می‌آید و یا قضیه‌ای برای او پیش می‌آید، ولی کسی گردن جرائیل و میکائیل و عزرائیل نمی‌اندازد. اما همین‌که شخصی سالک شد تمام خدا و پیغمبر و ملائکه بدهکار او شدند و همه باید برای او صف بکشند و قرض‌هایش را اداء کنند، مریض‌هایش را شفا بدهند، خانه ییلاق و قشلاق برای او بگیرند، زن و بچه‌اش را برای او نگه دارند، بالا ببرند، پایین بیاورند و تر و خشک کنند، که چه شده است؟ آقا سالک شده است! این سالِک نیست آقاجان، سالَک است؛ یک‌خرده آن [سرکشش بالا و پایین شده است.]

وعدهٔ رسیدن به کمال با عمل به دستورات

راه خدا، راه تکامل است. بنده خدمت رفقا عرض کردم که اگر قرار باشد انسان به آنچه گفته شده عمل کند یا در این دنیا به کمال می‌رسد یا اگر در اینجا نشود خداوند وعده داده است که در آنجا مسیر او را به پایان می‌رساند، این چیزی است که

خدا گفته است.[1] بنده هم نه قیّم هستم و نه ولیّ،

---

[1] معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۰۵:
«در ذیل آیات مورد بحث دربارهٔ مستضعفین یک آیه دیگر مربوط به لزوم مهاجرت و اجر و پاداش شخص مهاجر وارد است:
﴿وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗۚ وَمَن يَخۡرُجۡ مِنۢ بَيۡتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدۡرِكۡهُ ٱلۡمَوۡتُ فَقَدۡ وَقَعَ أَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا﴾
مُراغَم از مادّه رَغام است به فتح راء و رَغام به معنای خاک نرم است، و رَغَمَ أَنْفُ فُلانٍ رَغْمًا یعنی بینی فلان کس به خاک مالیده شد و أَرْغَمَ اللهُ أَنْفَهُ از باب إفعال، متعدّی است، یعنی خداوند بینی او را به خاک مالید. و مُراغَم یعنی جایی که در آنجا بینی را به خاک بمالند، و این کنایه است در قرآن کریم از جایی که بتوانند غضب خود را فرو نشانند و منویّات خود را لباس عمل بپوشانند.
و چون به واسطه هجرت و خروج از سلطهٔ مستکبران، مؤمنان می‌توانند با آزادی کامل شعائر دینی خود را اقامه کنند و با تشکیل دولت حقّه و حکومت اسلامیّه به تمام معنی به منویّات خود برسند، و آن حالت غضب درونی خود را که به علت تسلط قوای کفر در درون نهفته شده و راه ابراز و اظهار و فرونشاندن آن را ندارند به‌واسطهٔ مهاجرت به نقاط وسیع که از دستبرد ظالمان مصون مانده است، می‌توانند با برافراشتن لوای توحید و پرچم عدل و داد و اقامهٔ حدود و جمعه و جماعات خشم خود را فرو نشانند و بینی دشمن را به خاک بمالند؛ لذا با این تعبیر عجیب و غریب در این آیه مبارکه به نحو اعجاز توصیف این حقیقت شده است:
"و کسی که هجرت کند در راه خدا، در روی زمین مُراغَم‌های بسیاری را خواهد یافت و به سعه و گشایش خواهد رسید، و امّا کسی که از خانه خود به قصد هجرت به سوی خدا و رسول خدا خارج گردد و هنوز به خدا و رسول خدا نرسیده در بین راه مرگ او را دریابد، پس مزد و پاداش او برعهده خدا قرار گرفته و خداوند غفور و رحیم است."
می‌گویند: چون عالم برزخ از تتمّه عالم دنیا محسوب می‌گردد و لذا از صورت و کَمّ و کیف برخوردار است، مؤمنینی که از خانه نفس خود بیرون آمده و خروج از بیت را تحصیل کرده‌اند و به هجرت پای نهاده، ولی هنوز به مقام کمال خود که وصول به حقیقت ولایت و اندکاک در اسماء و صفات الهیّه و بالاخره عالم فنای مطلق در ذات مقدّس اوست نرسیده‌اند، در عالم برزخ کامل می‌شوند و در هنگام قیامت با کمال واقعی خود محشور می‌گردند.
و این معنی طبق کلّیّات وارده از حکمت الهیّه قرآنیّه و سنّت نبویّه قابل قبول

هیچ‌کدام نیستم! ولیّ و قیّم مسئله خدا و ولیّش امام زمان علیه‌السّلام است و هر کسی حرفی دارد سراغ امام زمان برود، به من هیچ ارتباطی ندارد! من یک واسطه هستم که مطالبی را که از بزرگان شنیده‌ام، ان‌شاءالله بدون اینکه در آن تصرف کنم و بدون اینکه کم و زیاد کنم به همان نحو برای افراد و مستعدّین و آنهایی که قابلیّت و آمادگی دارند و ارادهٔ بالا، همّت عالی و عزم راستین دارند، برای آنها بیان کنم تا فردا نگویند که چرا نگفتی.

قبلاً هم خدمت رفقا عرض کردم مطالبی را که من عرض می‌کنم از پیش خودم نمی‌گویم. این مطالب را هم که امروز خدمت شما عرض کردم از پیش خودم نبوده است. این مطالب آن مسائلی است

است. چون کسی که عازم بر هجرت باشد بر اساس این نیّت که رسول الله فرمود:

"مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ"،* با رسول خدا معیّت پیدا نموده و در حظیره قدس الهی به تماشای جمال حضرت ازلی و ابدی و سرمدی مشغول و از مقام ولایت مطلقه و عبودیّت صرفه بهره کافی خواهد یافت. بر این اساس افرادی که نفوس آنها به مقام فعلیّت خود نرسیده و ناقص از دنیا رفته‌اند، باید در برزخ تکمیل و پس از آن به قیامت انفسیّه حضور یابند.»

* دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۴.

که بیان آن برای رشد و استقامت طریق، برای افراد ضروری بوده است. اگر اینهایی را که من عرض می‌کنم خودم هم عمل کردم، نتیجه‌اش را می‌برم مثل شما، هیچ تفاوتی نمی‌کند. خیال نکنید اینجا که من صحبت می‌کنم تواضع می‌کنم، من اهل تواضع هم نیستم؛ نه، واقعیت مسئله است، خواهید دید که اگر عمل کردم خودم نتیجه‌اش را می‌برم و اگر شما عمل کردید نتیجه‌اش را می‌برید. ولی اگر قرار بر این باشد که عمل نباشد، نه من نتیجه می‌گیرم و نه شما نتیجه می‌گیرید، هیچ‌کدام. هر کس براساس آن همت و صفای خاطری که دارد به همان مقدار نتیجه را می‌برد و این مطلب را هم بزرگان فرموده‌اند.

اگر کسی سوال دارد که چرا برای ما در اینجا حالاتی پیدا نمی‌شود؟ چرا این‌طور نشده است؟ می‌گویم بنده اطلاع ندارم. اگر کسی نسبت به مسئله اعتراض و ایرادی دارد بنده پاسخگوی این ایراد نیستم. اگر در جای دیگر حالی و مسئله‌ای غیر عادی و یا مطلب فوق‌العاده‌ای هست بفرمایید.

پیمودن راه سلوک با کتب مرحوم علامه برای عموم مردم

بنده همین مطلب را در شب چهارم بعد از فوت

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ خدمت رفقا عرض کردم و گفتم رفقا، مرحوم والد ما از دنیا رفته، خدا که از دنیا نرفته است! و ایشان هم فقط برای این چند روزی که در دنیا بودند که نیامدند، و این کتاب‌هایی که نوشتند و مطالبی که از ایشان بروز و ظهور کرده است اختصاص به همان چند سال حیات ایشان که ندارد؛ این خیلی ابلهانه است! این قضیه، قضیهٔ مادام حیات بشر است، راهی است که حیات بشر باز کرده است. تابه‌حال کسی مانند ایشان از عرفا و اولیای الهی نیامده است که این‌طور مسائل را روشن و واضح در اختیار افراد قرار بدهد. بله، اولیای الهی بوده‌اند و عرفایی بوده‌اند که مطالبی را گفته‌اند؛ مثلاً محی‌الدین هم فتوحاتی دارد، ولی آن که به‌درد هر کسی نمی‌خورد، فقط به‌درد یک مشت اهل علم و اهل اطلاع می‌خورد. اما آن کسی که با بیان و قلم خود به‌طور واضح کیفیت اعتباریت دنیا و کیفیت وصول به حقایق را بیان کند، بنده ندیدم؛ شاید باشد، اما بنده ندیدم! این نحوه و این وضعیت برای این است که افراد در یک موضع استقلالِ

شخصیتی و متانتِ طریق قرار بگیرند تا خودشان بتوانند مسیر خودشان را طی کنند.

وقتی که انسان مطلبی را می‌داند، حالا اگر عمل نکند خودش ضرر کرده است. در حرکات و افعال گفته‌اند که باید این کار را انجام بدهی؛ این محرمات است، این مکروهات است، این مسائل موجب تخیلات است، موجب ازدیاد وَهم و گمان است و این مسائل موجب پراکندگی و آشفتگی است؛ حالا مدام برای بنده نامه می‌دهند که آقا حالم آن‌طور است و فلان مسئله این‌طور است! بله، شما گوش ندادی و عمل نکردی!

بنده غیر از اینکه مطلبی را بیان بکنم دیگر در اینجا چه تکلیفی دارم؟ غیر از اینکه مسئله‌ای را بیان کنم چه مسئولیتی دارم؟ تکلیف بنده فقط این است که آن مصالح دنیوی خودم را که احساس می‌کنم در این مطلب دخیل است کنار بگذارم، همین. منافع دنیوی خودم را در ارتباط با این مطلب کنار بگذارم، همین و دیگر بیش از این مقدار تکلیفی برای بنده نیست. دیگر بنده نمی‌توانم مسئولیتی را بپذیرم، دیگر نمی‌توانم تعهدی را بر دوش خود قبول کنم.

اگر بخواهد مطلب برخلاف این برود، بنده جور دیگر عمل خواهم کرد.

آنچه وظیفهٔ من است این است که آن حقایق نورانی و آن مطالبی را که از بزرگان و اولیای الهی شنیده‌ام بر طبق تشخیص خودم، نه بر طبق جوّ و تبلیغات و شایعات و اشاعات بیان کنم. مجلس زیاد است، وسایل ارتباط جمعی زیاد است، اجتماعات زیاد است و از این مطالب خیلی هست و ارتباطی هم به بنده ندارد؛ چطور آنکه آنها هم به بنده ارتباطی ندارند. آنها در اجتماعات خودشان نیامده‌اند از بنده اجازه بگیرند که حالا بنده بخواهم از کسی اجازه بگیرم.

هر کسی خودش می‌داند، بین خود و بین خدای خودش بر طبق تشخیصی که داده است باید تکلیفش را انجام بدهد. بنده هم بر طبق مُدرکات و تشخیص خودم، آنچه از بزرگان دریافت کرده‌ام بیان می‌کنم. و این مسئله اختصاص به مرحوم آقا هم ندارد؛ چطور اینکه همه دیدید که بنده از کسان دیگر هم مسئله نقل می‌کنم و کسی هم بنده را مجبورم نکرده

است که حتماً راه‌های خاصی را برای بیان مطالب انتخاب کنم؛ نه‌خیر! تابه‌حال این‌طور نبوده است. و اگر روزی بخواهد مسئله به‌نحوی باشد که من مجبور باشم راهی را انتخاب بکنم، دیگر آن روز این مجلس وجود ندارد؛ خیلی صریح هم می‌گویم! آنچه بنده از کلمات بزرگان و اولیای الهی تشخیص می‌دهم، برای دوستان خدا که افتخار رفاقت با آنها را دارم عرض می‌کنم.

خیال نکنید که شما در اینجا آمده‌اید در دیدگاه من و منظر من، این مسئله به‌نحو عادی و ساده است؛ نه‌خیر! آن افرادی که در اینجا آمده‌اند جای دیگر هم می‌توانستند بروند. این مطالبی را که من خدمت دوستان عرض می‌کنم تمام اینها از سر صدق و خیرخواهی است و خود رفقا هم این اجازه را به بنده می‌دهند که بتوانم یک قدری پا را از حدّ خود و گلیم خود فراتر بگذارم و نسبت به مسائل تجرّی داشته باشم. به‌هرحال طبعاً ما این حُسن لطف و کرامت را از رفقا احساس کردیم والاّ چرا این مطالب [و تذکرات] جای دیگر گفته نمی‌شود؟

منظور بنده این است حال که فردی آن نورانیت

به دل او خورده است و احساس مطلبی کرده است بتواند با توشه‌ای بیشتر و با بهره‌ای بیشتر و نصیبی بیشتر همراه باشد، پس چرا انسان کم بگذارد؟ چرا؟! چرا انسان وقتی که می‌تواند آن استفاده بیشتر را بکند کمتر استفاده بکند؟

آیا باید شخصی که انسان به‌دنبال او باشد ولیّ خدا باشد؟

من خدمت رفقا عرض کردم که چندی پیش قضیه‌ای اتفاق افتاد؛ یک نفر به بنده می‌گفت: «آقا حتماً باید شخصی که انسان به‌دنبال او باشد ولیّ خدا باشد.» گفتم: آقا جان، شما ولیّ خدایی بالاتر از پیغمبر سراغ دارید؟ بالاتر از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین سراغ دارید؟ آن کسی که نمی‌خواهد گوش بدهد و شیطان بخواهد گولش بزند، گولش می‌زند. بعد برای همین فرد یک قضیه اتفاق افتاد، خیلی خوب مچ او را گرفتم. گفتم: آقا مگر نگفتم این کار را نکن؟! گفتم یا نگفتم؟! همان جا به او گفتم. گفتم: یادت می‌آید به تو گفتم این کار را نکن، چرا کردی؟! آیا نفست اجازه نداد؟! من که می‌دانم. آیا نفست قبول نکرد؟! آیا شخصیتت در فامیل پایین می‌آمد، اگر تنازل می‌کردی؟! پس دیگر

نگو: «ما حتماً باید ولیّ خدا داشته باشیم»؛ نه، یک بچه ده‌ساله هم می‌تواند برای شما مرشد و هادی باشد. یک جوان پانزده‌ساله و بیست‌ساله هم می‌تواند برای شما هادی باشد.

حالا یک وقت احساس می‌کنی که این مطلب حق نیست، در اینجا حق با شماست؛ در اینجا کبرای مسئله گیر دارد. یا اینکه فرض کنید در صغرای قضیه و در مصداق برای شما شبهه‌ای پیدا می‌شود، در اینجا هم اشکالی ندارد. ولی وقتی که مطلب برای انسان حل شد [دیگر باید به آن مسئله ملتزم باشد.]

مرحوم آقا می‌فرمودند که ما خیال می‌کنیم امتحان الهی این است که خداوند سه چهارتا امتحان دارد و در طول سال یا هر پنج سال و ده سال یک مرتبه انسان امتحان می‌دهد. ایشان می‌فرمودند که نه جانم، این‌طور نیست، امتحان الهی هر لحظه است؛ هر لحظه، هیچ خبر هم نمی‌کند. همین شخص امتحان شد، تمام شد، امتحان شد و رفوزه شد. حالا باید بروی و توبه کنی و بنا را بر این بگذاری که اگر این دفعه، نظیر این شرایط پیش آمد دیگر خراب نکنی.

سالک باید هر روز خود را در موقعیتهای پیش‌رو قرار داده و مسیر صحیح را از قبل بگزیند

قبلاً خودت را آماده کنی و مسائلی را که در طول روز برای تو پیش می‌آید، یکی‌یکی آنها را در ذهنت مرور کنی که این مسئله‌ای که الآن دارد مطرح می‌شود و امروز می‌خواهم با این قضیه برخورد کنم، چطور برخورد کنم؛ دیگران را به جای خود و خود را به جای دیگران بگذارید؛ همان صبح که می‌خواهی از منزل بیرون بیایی آن قضاوتی که راجع به دیگران می‌کنی برای خودت بکن، در همان صبح، تا اینکه وقتی که با آن مسئله برخورد می‌کنی نفس تو دارای وسعت و دارای سعه و قدرتی باشد که بتوانی آن را تحمل کنی. بعد وقتی که ظهر به منزل برمی‌گردی خوشحال هستی؛ چون می‌گویی: امروزِ من با روزهای دیگر فرق داشت، امروز این صحبت را نکردم، امروز این برخورد را کردم، امروز از این حقّم گذشتم، امروز حق را به او دادم، امروز خودم را مطرح نکردم، امروز جلوی افراد این‌طور نکردم.

بارها مرحوم علامه در مباحث علمی صِرف، میدان را واگذار می‌کردند

بارها شده است که من در مجالسی شرکت کردم

که بین مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ و بعضی از ارحامشان از جمله برادر بزرگشان مباحث علمی پیش می‌آمد و من می‌دیدم همین‌که الآن ایشان می‌خواهند غلبه بکنند یک‌دفعه مطلب و بحث را یک جوری برگرداندند که او غلبه کرد. با چشم خودم دیدم! اولیای الهی که همین‌طور اولیای الهی نشدند آقاجان، نه، همین‌طوری که نشدند؛ این مطالبی که به ما می‌گویند خودشان عمل کردند.

او که الآن این فکر را نمی‌کند که در این مجلس همهٔ علما و بزرگان نشسته‌اند و در چنین قضیه‌ای که طرفین تمام قدرت و سلاح علمی خود را در این میدان آورده‌اند که یکی این بگوید و یکی او بگوید و بعد که طرف مقابل غلبه کرد بگویند: «بله، آقا سید محمد حسین کم آورد، کم آورد دیگر! و برادرش غلبه کرد»، بلکه او می‌گوید: بگذار بگویند! الآن در اینجا جای این است که یک مطلب حق گفته بشود یا اینکه نه، حال و هوای مجلس از این قضیه به‌سمت اظهار علمیّت برگشته است؟! و این خیلی فرق می‌کند، موارد فرق می‌کند.

یک وقت است که انسان باید یک مطلب حق را

بگوید و به هر نحوی به کرسی بنشاند؛ چون جای اینها متفاوت است. اما گاهی اوقات انسان می‌فهمد که نه! مسئله از روال طرح یک مبحث حق به مسئلهٔ عرض اندام تغییر پیدا کرده است، از آن حالت حق به جولانگاه تخیلات و اعتبارات و توهمات و این مسائل تغییر پیدا کرده است، در اینجا فوراً انسان باید عقب‌نشینی کند و معطل نکند. هر یک دقیقه که گذشت ضرر کرده و باخته است. فوراً میدان را به حریف واگذار کند و بگوید: «بفرمایید آقا! شما بردید و خوشحال باشید و الحمدلله» او هم می‌خندد و کیف می‌کند که جلوی بقیه مسئله به نفع او تمام شد. بگذار این کیف برای او باشد، اما آن چیزی که گیر این شخص می‌آید چیست؟ اگر آن مسکین می‌دانست که چه چیز گیر این آمده است که دو دستی بر سرش می‌زد. اینها را برای ما بیان کرده‌اند، این مطالب را گفته‌اند.

هر مقدار که ما جلو آمدیم به همان مقدار پاداش آن را گرفتیم، فقط به همان مقدار. در مطالب بزرگان را دست نبریم! قاطی نکنیم و تأویل و توجیه نکنیم!

به میل خودمان کم و زیاد نکنیم! با آمدن و رفتن و وقت ملاقات گرفتن کار کسی درست نمی‌شود جان من! با نامه دادن درست نمی‌شود! مطلب به اندازهٔ کافی برای همهٔ افراد گفته شده است!

نباید ارتباط با رفیق طلبکارانه و آمرانه باشد

یک‌وقت انسان در ارتباطش با رفقا و دوستانش رفیقانه برخورد می‌کند و یک وقت هم طلبکارانه برخورد می‌کند؛ در اینجا طلبی وجود ندارد؛ این را مستقیاً می‌گویم! به‌صورت رفیقانه اشکال ندارد، ـ رفیقانه هم آداب و قوانین و موازینی دارد ـ اما اگر بخواهد طلبکارانه باشد که ما این هستیم پس باید این‌طور باشد، ما این هستیم پس باید آن‌طور باشد، اینجا باید این‌طور باشد، آنجا باید فلان جلسه باشد، آنجا باید فلان افراد حضور داشته باشند، اگر بخواهد این مطالب باشد ما در اینجا اینها را نداریم آقاجان! این زحمت‌ها را خوب است که انسان بر عهدهٔ دیگران قرار ندهد و خودش بتواند روی پای خودش بایستد.

آن کسانی که رسیده‌اند با سکوت رسیده‌اند؛ مطلب خودش خواهد رسید

از زیاد صحبت کردن و زیاد حرف زدن کسی

تابه‌حال به جایی نرسیده است! و از زیاد سؤال کردن کسی تابه‌حال به جایی نرسیده است! آن کسانی که رسیده‌اند همه با سکوت رسیده‌اند. چقدر من خدمت رفقا عرض کردم که انسان آن مقداری که باید از سکوت بدست بیاورد بدست می‌آورد. آن کسی که باید مطلب به او برسد، مطلب می‌رسد؛ ما خودمان خراب نکنیم و خودمان قضیه را بهم نریزیم، مطلب خودش می‌رسد. بارها شده است که بنده با همین دو چشم ظاهری خودم دیده‌ام که خدا برای آن کسی که بخواهد مطلبی را برساند هزارتا واسطه و هزارتا راه قرار می‌دهد تا فلان مطلب به گوشش برسد. ما باید نیت خود را صاف و پاک کنیم، مسئله می‌رسد.

در طریقت هرچه پیش سالك آید خیر اوست *** در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست[1]

اتّخاذ طریق قناعت و رضایت در امور دنیا

اینکه دائماً راجع به مسائل و مشکلات و این گرفتاری‌ها حرف زدن، اینها مطلبی نیست که انسان بخواهد مدام آنها را مطرح کند و مدام به زبان بیاورد!

---

[1] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۷۱.

گرفتاری برای همه بوده است، مسائل برای همه بوده است، اما انسان باید این دنیا را به‌نحوی طیّ کند تا اینکه بتواند در آن اموری که به خودش مربوط است و اختیارش دست او است، خودش را به حداقل قانع کند، همین. اما اینکه باید همهٔ مسائل بر وفق مراد پیش برود و هر منویاتی که در انسان وجود دارد، آن منویات باید جامهٔ عمل بپوشاند نه، مطلب به این کیفیت نیست.

بناءًعلیٰ‌هذا چون کلام امام صادق علیه‌السّلام به اینجا رسیده بود من لازم دیدم که چند مطلب را به‌عنوان تذکر خدمت رفقا عرض کنم که عرض کردم.

ملاک مکتب حق وصول به اصل توحید است نه فروعات و آثار عالم کثرت

مسئلهٔ اول اینکه راه خدا یک راه عقلایی و منطقی است که انسان باید مسیر خودش را از وقتی که متوجه می‌شود تا وقتی که سر به خاک می‌گذارد، بر طبق آنچه برای او بیان کرده‌اند و بزرگان هم به آن عمل کرده‌اند، قرار بدهد و آنها را انجام بدهد. نمی‌تواند برای انتخاب مسیر به هر جایی برود، باید به آن مکتب و راهی عمل کند که آن مکتب و آن

طریق، انسان را به معرفتِ حق و توحید می‌رساند، نه به سایر شُعب و فروعات و آثار و شوائب عالم کثرت، به هر کیفیت و صورتی که می‌خواهد باشد.

همیشه خود را بدهکار خدا و مکتب احساس کنیم، نه طلبکار

مطلب دیگر اینکه آنچه خداوند وعده داده است رسیدن و رساندن به مقصود و مطلوب است چه در این دنیا و چه در آن دنیا. ما از خدا طلب نداریم تا اینکه بخواهیم مطلب خود را در همین دنیا وصول کنیم. ما در همه حال و در همه احوال بدهکار هستیم. او در عالم عزّت و موقعیت ناز است و ما در دنیای ذلت و حقیقت نیاز دست و پنجه نرم می‌کنیم و خیلی بین این دو مرتبه تفاوت است. سالک باید همیشه خود را به خدا بدهکار احساس کند نه طلبکار، چیزی که متأسفانه در میان ما خیلی کم است!

ما همیشه خود را طلبکار احساس می‌کنیم؛ انتظار داریم که چون ما در این راه آمدیم پس هر وقت که تلفن می‌کنیم باید تلفن ما را بردارند، هر وقت نامه می‌دهیم باید به نامهٔ ما جواب بدهند، هر وقت که وقت ملاقات می‌خواهیم باید وقت ملاقات بدهند،

ببینید طلبکار است! با هر کسی که می‌خواهیم صحبت بکنیم باید جواب ما را بدهند، هر منزلی را که می‌گوییم باید در را به روی ما باز کنند، هر جا که برای مطالبه می‌رویم باید تقاضاهای ما آناً برآورده شود والاّ هیچ تهمت و ناسزایی نیست که نثار طرف نکنیم. همهٔ اینها برای چیست؟ برای این است که جای خود را عوض کرده‌ایم، عبد با معبود جایش را عوض کرده، ما جای خود را با خدا عوض کرده‌ایم! او طلبکار است درحالی‌که ما خود را طلبکار احساس می‌کنیم.

کسی که بدهکار است وقتی که در خیابان با طلبکار برخورد می‌کند چگونه برخورد می‌کند؟ شما ندیدید؟ آیا کسی که بدهکار است طلبکارانه برخورد می‌کند؟! یا می‌خواهد یک‌جور برخورد کند که او را نبیند؛ او از این طرف می‌رود و این از آن طرف. یا اینکه مستقیم می‌رود و مقابل او می‌ایستد و یقه‌اش را می‌گیرد و طلبکارانه می‌گوید: «من به تو بدهکار هستم!» آن طلبکار هم می‌گوید: اگر شما بدهکار هستی چرا این‌طور صحبت می‌کنی؟! این چه طرز برخورد است؟! یا اینکه فرار می‌کند و

خودش را نشان نمی‌دهد و هرچه او بگوید می‌پذیرد تا اگر شده یک ماه دیگر به تأخیر بیندازد و تمام وسائل و اسبابِ برای جلب قلب او را فراهم می‌کند؛ تابه‌حال ما اینها را متوجه شده‌ایم. انسان باید این قِسم با خدا برخورد داشته باشد نه طلبکارانه! خدایا ما نماز شب خواندیم پس چرا آن‌جور شد؟ نخوان، نخوان!

بنده تابه‌حال چند مرتبه گفته‌ام؛ من وکیل دین نیستم، من قیم دین نیست. آنچه به‌اندازهٔ معلوماتم به نظرم می‌رسد می‌گویم؛ قیم امام زمان است، هر کسی هر حرفی دارد پیش امام زمان برود. آن امام زمانی که از نیت من و شما خبر نداشته باشد دو قِران ارزش ندارد! من به اندازه این سنگریزهٔ باغچه به او ارزش نمی‌دهم! چرا ما سراغ امام زمان نرویم؟! او که اطلاع دارد چرا نروید؟!

اطلاع امام زمان بر نیّات ما، قبل از خطور کردن در ذهن ما

می‌گویند: «آقا دست ما که به حضرت نمی‌رسد، سراغ شما آمدیم»! پس مثل اینکه گردنی کوتاه‌تر از بنده نیست دیگر! این حرف‌ها چیست؟! اینها همه کفر است، «دست ما نمی‌رسد» یعنی چه؟! چرا کفر

می‌گویید؟! آن امام زمانی که دست من به او نرسد او امام زمان نیست، او امام قلابی است نه امام زمان! امام زمان آن امامی است که قبل از اینکه نیّتی در ذهن من پیدا شود اول او نیت را فهمیده است. چه کسی می‌گوید دست ما به او نمی‌رسد؟!

حالا مصلحت او اقتضاء نمی‌کند که انسان به حضور ظاهری او برسد، او خودش می‌داند. با هر کسی که بخواهد ملاقات می‌کند و با هر کسی که نخواهد ملاقات نمی‌کند؛ این حرف‌ها نیست. اما اینکه دست ما به امام زمان نمی‌رسد این مزخرفات و چرت و پرت‌ها یعنی چه؟! ما نعوذ بالله امام زمان را آن‌قدر بیچاره و عاجز فرض کرده‌ایم که او را در صندوقی گذاشتیم و انداختیم آن طرف اقیانوس‌ها که تا چه وقت ارادهٔ پروردگار بر ظهورش تعلق بگیرد؛ آن امام زمان نیست، او با یک عابر در خیابان تفاوتی نمی‌کند!

ما امام زمانی را امام زمان می‌دانیم که هست، که آن امام زمان همان‌طور که خدا بر تمام نیّات ما اطلاع دارد همان‌طور او اطلاع دارد، این امام زمان است! آن وقت نباید خجالت بکشیم که این حرف‌ها را

بزنیم، این همه نامه که این مطالب در آنها دیده می‌شود؟! واقعاً نباید خجالت بکشیم؟! ما شیعه هستیم؟! ما این اعتقادات را داریم و این حرف‌ها را می‌زنیم؟! اینها صحیح نیست! شیعه باید این‌گونه به امامش اعتقاد داشته باشد و بعد از آن تمام شد. بعد از این اعتقاد به‌دنبال چه چیز می‌گردید؟! بفرما، بسم الله دیگر. وقتی که چنین امامی داریم، وقتی که چنین راهی داریم دیگر تمام شد.

دستگیری امام زمان در صورت صدق و اخلاص

بعد هم بالأخره مطالب در این کتب نوشته شده است، صدق داشته باشیم، صفا و اخلاص داشته باشیم حضرت مطالب را به یک نحوی برای ما بیان می‌کند، مسئله این است. مدام آمدن و وقت گرفتن و این امور چه دردی را دوا می‌کند؟! به شما رفقا می‌گویم که اگر صد سال صبح تا شب وقت بگیرید یک سانت جلو نمی‌روید! یک سانت حرکت نمی‌کنید مگر آن وقتی که احساس بکنید که دیگر نباید وقت بگیرید. آن موقع باید روی پای خود بایستید و به آنچه گفته شده باید عمل کنید. بدانید که من حرف خودم را زدم! و اتمام حجت خودم را

کردم!

و شاید اگر شخصی آمد و اصرار کرد من وقت هم بدهم؛ البته آن‌طور نیست که در همهٔ مسائل باشد، هرجا که ضرورت داشته باشد. می‌گویند که آقا ده‌تا نامه دادیم جواب نیامده است! شما صدتا بدهید، وقتی که من نیازی به پاسخ نمی‌بینم جواب نمی‌دهم، نامه ندهید، کسی نامه ننویسد. بنده به رفقا گفته‌ام که فقط نسبت به احکام شرعی پاسخ می‌دهم و این کار را هم انجام خواهم داد. اما نه اینکه اینجا آن‌طور شد و این‌طور شد و فلان جا دعوا شد.

از بنده سؤال می‌شود که آقا افرادی که در منزل ما می‌آیند افراد بی‌حجابی هستند و ما می‌خواهیم بچه‌های منزل ما سر سفرهٔ نامحرم ننشیند ولی آنهایی که در منزل هستند می‌گویند که ما باید با آنها ارتباط داشته باشیم، چه کنیم؟ چه کنید؟! خب نباید ارتباط داشته باشید. مگر نمی‌خواهید پسر و دخترتان را حفظ کنید؟! مگر نمی‌خواهید آنها را نگه دارید؟! آیا باید ارتباط آنها را ارتباط صحیحی قرار بدهید یا اینکه نه، هر کسی بیاید و هر کسی برود؟!

وقتی که ما مطلب را بیان می‌کنیم [و آن مطالب را در منزل پیاده می‌کنند و در پی آن، فرزندانشان] از منزل بیرون می‌روند و بعد تلفن می‌کنند که «اِی وای! پسر و دختر ما از منزل بیرون رفتند!» اگر شما نمی‌توانی به آن مطلب عمل کنی مگر مجبور هستی که سؤال کنی؟! من که به شما نگفتم این کار را بکن، خودت گفتی. اگر قدرتش را داری که عمل کنی بسم الله عمل کن و اگر قدرت نداری برای چه سؤال می‌کنی؟!

کلامی باطل و بی‌اثر در امر تربیت: «ما بچه‌هایمان را به امام زمان سپرده‌ایم!»

فلان شخص می‌گوید من دوتا پسر دارم و به امام زمان سپرده‌ام، مگر امام زمان پرورشگاه دارد که بچه‌های تو را نگه دارد؟! این حرف‌ها نیست! حضرت آن‌چنان این دوتا بچه‌ات را از قم به قمارخانه و رقاص‌خانه و تمام جاهای کثیف می‌اندازد که دیگر اصلاً نتوانی آنها را در بیاوری! این مطالب نیست. هر چیزی یک حساب دارد؛ امام زمان راه و چاه قرار داده است، امام زمان مسیر قرار داده است و گفته است که باید مراقب باشی.

صبح که بچه‌ات از منزل بیرون می‌آید کجا می‌رود، در چه خیابانی می‌رود و با کدام رفیق می‌خواهد برخورد کند. حضرت تمام اینها را بیان کرده است اما تو همهٔ اینها را رها کرده‌ای و انداخته‌ای گردن امام زمان که امام زمان بیاید و خیلی خوب دوتا سلمان فارسی و ابوذر غفاری تحویل دهد، نه‌خیر، این خبرها نیست! باید همت داشت، باید کوتاهی و تساهل را کنار گذاشت، نباید نسبت به امور تربیتی مسامحه کرد.

پدر ما با تمام آن اشتغالاتی که داشتند، صبح که از منزل بیرون می‌آمده، خودش بچه‌اش را به مدرسه می‌برده و ظهر که از مسجد برمی‌گشته بچه‌اش را به خانه می‌آورده است، مدت‌ها این کار را انجام می‌داد. به‌خاطر اینکه مدرسهٔ صحیح و درست بفرستد؛ آن موقع هم که این وسائل نقلیهٔ درست و حسابی نبوده. یکی‌یکیِ نامه‌هایی که به منزل می‌آمد را باز می‌کرده که این کسی که برای دخترش و برای پسرش نامه داده است چه کسی داده و چه نوشته است؛ وقتی که

تلفن زده می‌شده چه کسی تلفن زد و چه حرف‌هایی در تلفن مطرح می‌شود؛ دخترش دو دقیقه دیرتر از مدرسه به منزل می‌آمده، می‌پرسیده که کجا رفتی؟! مدرسهٔ تو تا اینجا بیشتر از هفت دقیقه طول نمی‌کشد، الآن بیست دقیقه طول کشیده است، کجا رفتی؟! مسئله این‌طوری بوده است! نه اینکه هر طور بود بادا باد! که این فرزندان با فلان آقا ارتباط دارند بنابراین کار آنها تمام است. آنها عمل کردند و نتیجه‌اش را گرفتند. البته کار به‌دست خداست، ولی انسان باید وظیفهٔ خود را انجام بدهد و باید طبق آن عمل کند.

خود بنده هم اگر عمل کردم مشمول این مطلب خواهم شد و اگر عمل نکردم مشمول این قضیه نخواهم شد. خدا با بنده هم رودربایستی ندارد و عقد رابطه نخوانده است، در آنجا ضابطه است. یعنی اگر خود من هم کوتاهی کردم همان مطالب و همان قضایایی که برای سایر افراد پیدا خواهد شد برای زندگی شخصی خود من هم پیدا خواهد شد. الآن وضعیت آن‌طور نیست که انسان بخواهد همهٔ مطالب

را رها کند و ان‌شاءالله به عهدهٔ امام زمان بگذارد، نه! مطلب این‌طور نیست.

بنابراین راهی را که برای انسان بیان کرده‌اند، باید بر طبق آن راه عمل کند. وعدهٔ الهی برای رسیدن به مطلوب، وعدهٔ صدق است؛ چه در اینجا و چه در آنجا. اگر در اینجا مطلبی برای انسان فتح و باز نشد نباید بر او یأس عارض شود و برای او ناامیدی پیدا شود. انسان باید به راه ادامه بدهد، به همین کیفیت هم باید به راه ادامه بدهد و از خدا هم نباید مطالبه کند. انسان باید دعا کند و مقتضای عبودیت را باید انجام بدهد تا اینکه این پرونده را امضاء شده به نهایت برساند و تکلیف خودش را در این دنیا تمام کند، این هم یک مطلب.

بنابراین این مطلب که اگر انسان در اینجا نرسد شاید به این خاطر باشد که در راه او خلل و نقصانی است، این مطالب همه مطالبِ خلافِ واقع و همهٔ اینها توهمات و اعتبارات است.

مطلب دیگر اینکه انسان در اختیار طریق و انتخاب مسیر آزاد است، به هر مقدار که عمل کرد به همان مقدار نتیجه می‌گیرد و به هر مقدار که عمل

نکرد نتیجه نمی‌گیرد، این هم مسئله دوم.

مطلب دیگر اینکه آنچه بزرگان فرموده آند آنها همه حق است و این همان چیزی است که انسان می‌تواند روی آن یقین و علم داشته باشد. و وعده‌ای را که بزرگان دادند آن هم وعدهٔ حق است؛ اگر کسی به این مطالب عمل کند می‌رسد. آن مقدار که انسان عزم و اراده و همت داشته باشد به همان مقدار برای او این مسئله پیش خواهد آمد.

مذمت واگذاری مسئولیت خود بر دوش دیگران

مطلب دیگر اینکه انسان باید در راه خدا بار خودش را خودش بکشد نه‌اینکه بار بر روی دوش رفیقش بیندازد، نه‌اینکه وقتی یک قضیه پیش می‌آید مدام سراغ رفقای خودش و این‌طرف و آن‌طرف برود، نه. در این دنیا هم خوشی است هم ناخوشی است، هم گرفتاری است هم انبساط است و انسان بایستی که خودش روی پای خود بایستد و احساس استقلال کند و اتّکای او به مبداء ولایت و امام علیه‌السّلام باشد و در عین حال دلخوشی‌اش به رفقایش باشد.

این اشکال ندارد که انسان به رفقایش دلخوش

باشد؛ زیرا در این راه چاره‌ای جز اتّخاذ رفیق و صدیق و شریکِ در این راه نیست تا بتواند از صحبت‌ها و ارشادات رفیق خودش در صحبت‌هایی که با هم می‌کنند و در مجالسی که با هم هستند بهره‌مند شود و این مطلب، مطلب طبیعی است. و اگر بخواهد نسبت به رفیقش، اضافهٔ بر این مقدار مسئله‌ای را تحمیل کند این سزاوار نیست و ممکن است نتیجه عکس عاید شود.

انصراف توجه از خود به‌سمت دیگران، مسبّب نابودی استعدادها

مطلب دیگر، از جمله آثار این مسئله و لوازم این مطلب که باید خدمت رفقا عرض کنم این است که هر شخصی تا وقتی که خودش را نسبت به وضعیت روحی، دارای ضعف و نقص می‌بیند، همت خودش و سعی خودش را برای برطرف کردن این مطلب قرار بدهد. توجه و انصراف از خود به دیگران باعث می‌شود که نه‌تنها هیچ نصیبی نبرد بلکه همهٔ استعدادهای وجودی خود را هم به فنا بدهد.

گرچه امام صادق علیه‌السّلام مسئله را تا اینجا تمام کردند منتها آن مطالب دیگر برحسب درخواست عنوان است که از حضرت می‌خواهد

نصیحت و مسئله‌ای اضافه بر آنچه به بنده فرمودید بیان بفرمایید. این مطالبی که هم بیان شد مطالبی بود که لازم دیدم عرض کنم تا هم برای خودم تذکری باشد و هم برای رفقا و دوستان؛ و قبل از اینکه وارد مطلب جدید شویم به عنوان نصحیت عرض کنم که دوستان و رفقا به وضعیت و موقعیت خودشان و به آن مطالبی که تابه‌حال نسبت به آن گفته شده است بیشتر واقف باشند و بدانند که این مسیر آسان به‌دست ما نیامده است، این مطالب راحت به‌دست ما نیامده است.

این مسائلی را که بزرگان برای ما بیان کردند، اینها روزنامه و رمان و حکایت نبوده، نه! اینها مطالبی است که به‌واسطهٔ اشراف بر واقعیت و حقیقت و اشراف بر مصالح و مضارّ واقعی، به رشتهٔ تحریر درآوردند و یا با زبان این مطالب را برای رفقای خود بیان کردند و ما اکنون بر سر سفرهٔ آماده نشسته‌ایم و دیگر چیزی بر ما پنهان نیست و چیزی بر ما مجهول نیست.

بنده به سهم خودم می‌گویم که بعد از زمان

مرحوم آقا اگر نبود مطالعهٔ کتاب انوار ملکوت ایشان و اطلاع بر سایر مطالبی که ایشان در همین کتاب‌ها نوشته‌اند، بنده در مهلکه‌ای واقع می‌شدم که کسی نمی‌توانست من را از آن مهلکه نجات دهد. ـ البته طبعاً این قضیه در راستای دستگیری خدای متعال انجام می‌شود، نه‌اینکه جدای از آن مسئله باشد؛ نه! دستگیری خدا و توفیق خدا صُور مختلفی دارد. ـ حالا اینکه بنده بخواهم به سنّ خودم مباهات کنم و بگویم که من دیگر چرا به این کتابها مراجعه کنم و این کتاب‌ها برای ما نیست و اینها را برای افراد دیگر نوشته‌اند، نخیر! مسئله این‌طور نیست.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ صحبتی راجع به تقوا کرده‌اند،[1] چون بحث آیندهٔ ما راجع به تقوا است رفقا بروند مطالب را گوش بدهند و ببینند که آیا واقعاً ایشان چیزی را کم گذاشته‌اند؟ و آیا این مطالبی را که ما راجع به تقوا می‌گوییم چیزی غیر از بسط و توسعهٔ این مطالب هست. همهٔ مطالب را گفته‌اند و همه مسائل را بیان کرده‌اند. کسی آمده

---

[1] رجوع شود به سخنرانی‌های ایشان در مبانی اخلاق، ج ۲، مجالس چهاردهم، پانزدهم و هجدهم.

راجع به تقوا حرف زده است که خودش مجسمهٔ تقوا است.

إن‌شاءالله در جلسات بعد خدمت رفقا عرض می‌کنم که تابه‌حال برداشت ما از تقوا چه بوده و واقع تقوا چیست؟ خیلی‌ها راجع به تقوا حرف زده‌اند، خیلی‌ها راجع به نماز اول وقت حرف زدند ولی نماز خودشان قضا شده است؛ امام جماعت مسجد هستند اما ساعت دوازده خوانده‌اند! خیلی‌ها راجع به تقوا حرف زدند اما وقتی که دو نفر پیش آنها آمدند که یکی مرید آنها بود و یکی غریبه، حق را به مرید دادند! خیلی راجع به راه خدا حرف زدند ولی خودشان بیشتر از همه در دام شیطان و در آن شِباک ابالسه و شیاطین گرفتار آمدند! خیلی حرف‌ها زده شده، اما نه! آن کسی از تقوا صحبت می‌کند و آن کسی از زهد و صلاح حرف می‌زند که خودش مجسّمهٔ طهارت به طهارت ذاتی است نه طهارت عارضی، نه طهارت در مقابل چشم مردم، نه طهارت در اجتماع، نه قدس و تقوای اجتماعی.

یک‌وقت بعد از ظهر گرمی بود. یکی از همین

افرادی که راجع به تقوا و طهارت و خدا حرف می‌زند! خیلی! همه هم او را می‌شناسند، داشت به‌اتفاق زن و بچه‌اش منزل مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌آمد. من همان موقع در را باز کردم و بیرون آمدم. یک‌دفعه از دور چشمم افتاد دیدم که دارند به منزل آقا می‌آیند؛ به زیارت امام رضا آمده بودند و بعد هم می‌خواستند به ملاقات مرحوم آقا بیایند.

اینها که در فاصلهٔ دور و چهل پنجاه متری من بودند، من حرکاتی از این شخص دیدم که مثل حرکات یک بچه ده دوازده ساله بود که چطور در کوچه حرکت می‌کند و حرکات دست و از این کارها انجام می‌دهد، مثل بچه‌های اطفال! همین، تا چشمش به من افتاد یک‌مرتبه صاف شد مثل عمود! دیگر از آن مطالب خبری نبود و همین‌طور آرام، آرام، آرام، آرام تا نزدیک به ده متری من رسیدند و من سرم را برگرداندم و دوباره برگشتم و به منزل مرحوم آقا رفتم و بعد هم در را برای ایشان باز کردم. چون نمی‌خواستم برخورد بشود، زیرا او در ذهن و تصورش این بود که ما او را ندیدیم.

این تقوا تقوای اجتماعی است، این تقوا تئاتر است، این تقوا فیلم است، این تقوا سناریو است، این تقوا حباب است، این زهد حباب است. من که تو را دیدم چطوری هستی. ولی از آن‌طرف، نه! وقتی کسی پیش مرحوم آقا می‌آمد دو ساعت می‌ماند، یا یک روز و دو روز می‌ماند، نگاه می‌کرد می‌دید که بیرونی ایشان با اندرونی ایشان فرقی نمی‌کند، ارتباطاطش فرق نمی‌کند، حرکات و سکناتش یکی است، خود را نمی‌آراید؛ نه، اصلاً وجود او فرق می‌کند! این حرکات، این متانت، این وزانت و اینها از یک حقیقت سرچشمه می‌گیرد؛ خود را نمی‌آراید و خود را در مقابل دیگران بَزَک نمی‌کند، خود را در مقابل دیگران جلوه نمی‌دهد بلکه جلوه از ذات او تراوش می‌کند.

این مسائلی که می‌گویم چیزهایی بود که بنده با چشم خودم دیدم و حالا ایشان که دیگر در میان ما نیست و تعریف کردن که دیگر فائده‌ای ندارد! اینها نشانه‌هایی است که انسان می‌فهمد واقعیت کجاست و این حقایق در چه کسی طلوع کرده بود و این افراد

این مطالب را برای ما بیان کرده‌اند.

ان‌شاءالله امیدواریم که خداوند توفیق بدهد که ما بتوانیم آن‌چنان که آنها بودند و می‌خواهند، همان‌طور باشیم و به همان راه و روشی که آنها برای ما ترسیم کردند برویم. رفقا این مطالبی که من خدمتتان گفتم، نفعش به من نمی‌رسد! بله، ان‌شاءالله مشمول دعای رفقا خواهیم بود. ولی در وهلهٔ اول نفع آنها به خود شما می‌رسد. وقتی که من در مسئلهٔ ارتباطات می‌گویم که این‌طور باشید و این‌طور باشید، حالا وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم که بعضی‌ها حرف را می‌چرخانند و درست می‌کنند، خیال می‌کنند من نمی‌فهمم؟! خب بندهٔ خدا خودت ضرر کردی و خودت آن نتیجه‌ای را که باید ببری نمی‌بری. ما می‌فهمیم و متوجه می‌شویم و بعد می‌گوییم بفرمایید ان‌شاءالله موفق باشید! اما چه کسی ضررش را می‌بیند؟! خودت ضررش را می‌بینی. چرا انسان از این عمری که خدا داده و دیگر تکرار نخواهد شد استفاده نکند؟! به‌خاطر حرف چه کسی؟! به‌خاطر به‌دست آوردن چه چیزی؟! اما چه چیزی را از دست می‌دهد و چه چیزی را بدست

می‌آورد؟!

امیدواریم که همیشه مشمول لطف و عنایت و توفیق مقام ولایت، حضرت بقیةالله أرواحنا لتراب مقدمه الفداء بوده باشیم، إن‌شاءالله.

اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد